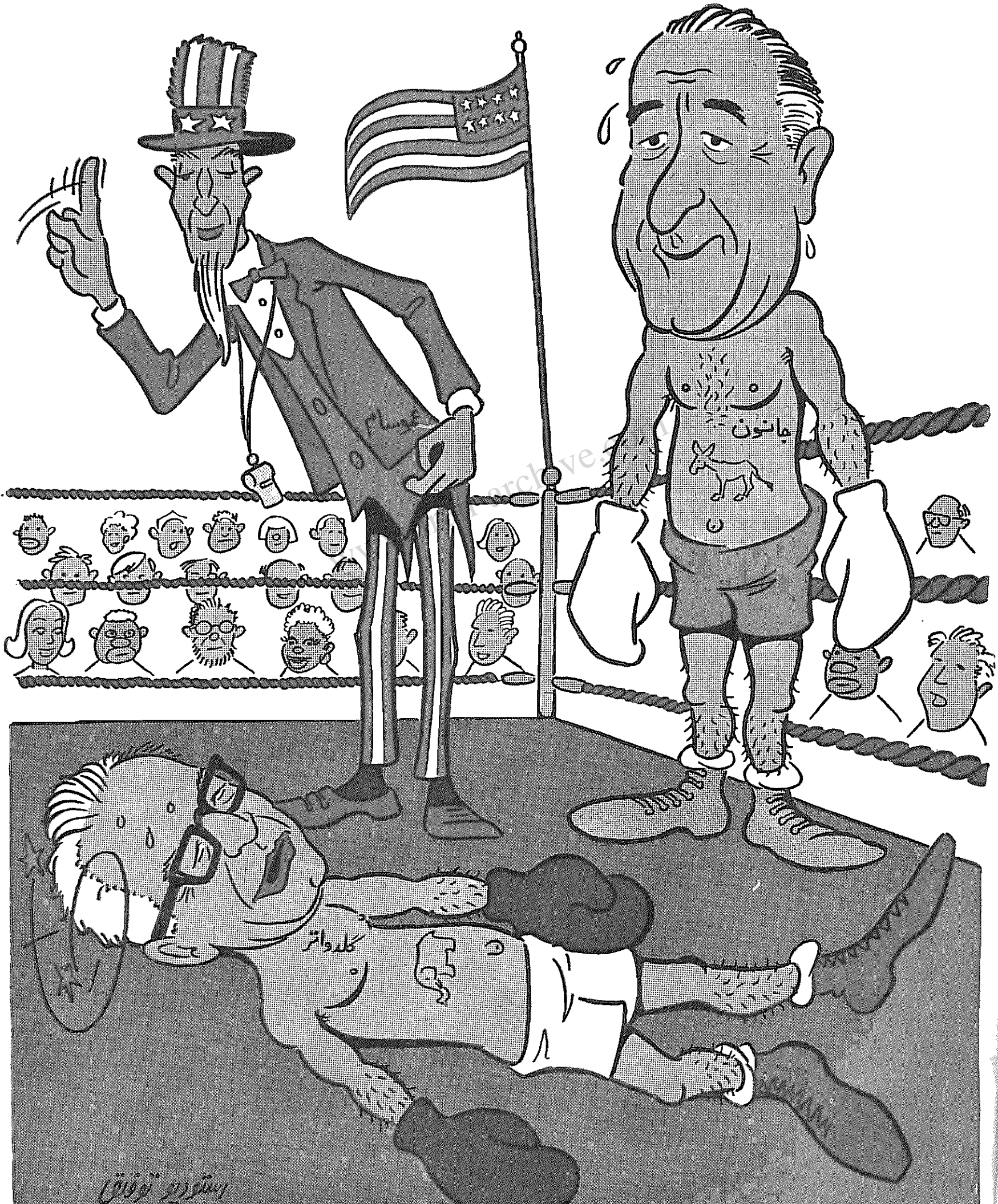


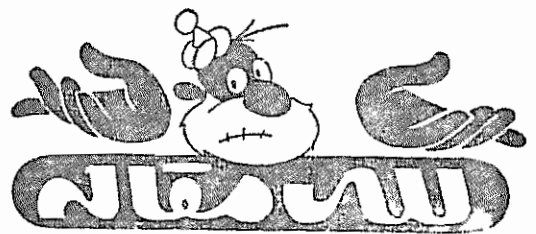
شانسی پیروزی جانسون در انتخابات آمریکا به ۷۶ درصد رسیده - جراید

## در مسابقه بو کس انتخابی آمریکا

داور عوسام (به کلد واتر): ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶.... ببری هی!

یا همیشه یا بازم بشمرم؟!





منع بازداشت بدهکاران

لابد اطلاع دارید که هفته گذشته لایحه ای به مجلس تقدیم گردید که بازداشت کسانی که میزان بدهی آنها کمتر از بیست هزار ریال است منع گردد و دیگر طلبکاران خدا شناس نتوانند خلق الله را بخاطر صدیادویست تومان بدهی بزندان بیا نوازند .

و حالاً چقدر تعجب خواهید کرد اگر بنده عرض کنم آدمهایی وجود دارند که با چنین لایحه مترقیانه ای هم مخالف میباشند و آنرا وسیله ای برای تسکین دردمندان نه از بین بردن درد .

البته اگر این آدها فی المثل از عسده ای سیصد تومان طلبکار بودند و بخاطر بخطر افتادن طلبهای خود ناراحت میشدند باز دل آدم نمیسوخت اما بدبختی اینچاست که اینها از کسی طلبکار هم نیستند و مثل عقرب دارند قز تقور یکی نیش میزنند .

پرشب وقتی با یکی از اینها در باره اهمیت این لایحه صحبت میکردم دفتراً حرفم را قطع کرد و گفت : عاجلی بکن کز دلخون نبارد

سرشک از رخم باک کردن چه حاصل ؟

گفتم بنده چون قسمت شعرشناسی ناحیه ادبیاتم قدری ضعیف شده خواش میکنم واضح تر حرف بزنی تا بفهم منظور چیست ؟

گفت منظورم این است که حضرات باید فکری برای کسب و کار و میزان درآمد مردم میکردند تا در شرایط امروزی بانک سیصد تومان یا هفتصد تومان بدهی خود نباشند نه آنکه لایحه قانونی درست کنند که هر کس پانصد تومان مقروض است نباید زندانی شود .

گفتم حالا که دارند اینکار را میکنند مگر عیبی دارد ؟ گفت بله عیبش بدی همیشه طبقات سه و چهار است که قادر نیستند حتی شندرقاز بدهی خود را بپردازند در حالیکه اگر فکر بگری برای کسب و کار مردم میکردند دیگر کسی بدهکار نمیشد تا بخشوده شود ...

او داشت بحرفهای خود ادامه میداد اما منکسه فکرم را در مخیله اش خوانده بودم گفتم میدانم این حرفها را برای چه میزنی ؟ این حرفها برای این است که تو صد تومان و دو صد تومان و سیصد تومان را پول نمیدانی و معتقدی که این ارقام آقدر بی اهمیتند که اصلاً عنوان کرد نشان مایه خفت است در حالیکه اینطور نیست و اگر امروز بگویند فلانی سیصد تومان بدهکار بود و بزندان نیافاد اهمیت پول بالا می رود چون به همه ثابت میشود که سیصد تومان واقارقم سنگینی است مثل آن قدیم ندیم ها که اگر کسی صاحب صد تومان پول بود کوجه مورد سکو نش را با اسم او نامگذاری میکردند و میگفتند کوجه حاجی صد تومنی ! ... آقا ما تا این حرف را زدیم طرف فوراً نیشش بار شد و در حالیکه مرا در آغوش میگرفت فریاد زد مرحباً کاکا واقعا که مرد اقتصادی .

گفتم بله اما اقتصاد سالم !

« کاکا توفیق »

داستان فکاهی

« سه الکی خوش ! »

( سه مرد در فایق )

که مدتها بصورت داستان مسلسل فکاهی در مجله « توفیق ماهانه » چاپ میرسد بزودی بصورت کتاب مستقلی توسط « کتابخانه فکاهی توفیق » چاپ و منتشر میشود .

از این داستان خوشمزه فیلمی هم در خارج تهیه شده که در ایران نمایش داده خواهد شد .

منتظر آگهی بعدی ما باشید .

برخورد عقاید و آراء درباره « شهریه مدارس » می ای که ! برای پرداخت آن فقط « از بهدخت » يك دور خیز شش ماهه لازم است « بيمارک »



شهریه مدارس را اگر بخواهند بوسیله اسب « مجار » حمل کنند بدون شك در حق آن حیوان زبان بسته ظلم بزرگی کرده اند . « شمر ذی الجوشن ! »

قیافه اشخاصیکه شهریه مدرسه نور چشمی را پرداخته اند بی شباقت بقیافه سیزدگان شمال نیست .

« مخبر قلابی »

حاشم لائی با تمام سخاوتی که داشت زورش میآمد شهریه مدرسه بجایش را بپردازد . « خدیجه سلطان »

وقتی انسان ده تومان معده معاش اولاد را که بکارمندان پرداخت میشود با شهریه مدارس مقایسه میکند معتقد میگردد که نسل ایرانی هم قریباً بسر نداشت شیرهای مازندران چهارمگرد . « مقایسه چی »

مردانگی به پرداخت شهریه مدارس بستگی دارد و لاغیر ! « هفت پشزن »

کوکسی ؟

کوکسی تا فکر محتاجان کند کوکسی نامنلسی چل سال پیش کوکسی تا حرف مارا بشنود کوکسی تا حق ما سازد ادا کوکسی تا در سرای خویشتن کوکسی تا بهر لختی های شهر کوکسی تا دزدن های فزنده را کوکسی تا بهر ما مستاجرین کوکسی تا پشه سازد راستی کوکسی تا درد مردم را بیان !

بهر مردم فکر آب و نان کند قیمت اجناس را ارزان کند فکر کار از بهر بیکاران کند حال نامزنان ما میزان کند گشنه ها را روز و شب مهمان کند فکر کفش و پیرهن و تبنان کند چون سبیل گر به آویزان کند خاله ای از خشر و گل بنیان کند کمتر از بهر کسی چاخان کند چون من و چون شهنش کاکاجان کند

د کارگران شرکت واحد با سواد شدند . - جراید



کارگر واحد - آقا شنیدم ما با سواد شدیم، اینو بخون ببین درسته !!

تکته

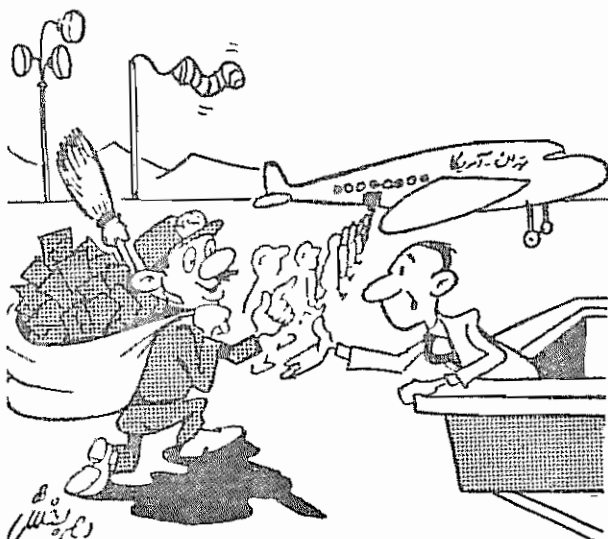
چیز غریبی است ... آدم موقع دعوا کت خودش را میکند که شلو از طرف رادر بیاورد

تفسیر مقررات !

هفته گذشته روزنامهها جزو اخبار بی بو و خاصیتشان نوشتند که : « طبق آئین نامه شهرتاری مقررات بهداشتی گرما بها تغییر میکند و حمامها باید برای هر مشتری يك کیسه و يك لیف و يك لژک مخصوص داشته باشند ! »

فوراً ( ! ) خیر نگار بیکارلیف و صابون زن ما برای تحقیق درباره این خبر با چند نفر از اوساها و سربینه دارهای حمامهای معتبر پایتخت تماس گرفت و خبر آورد که برای اجرای آئین نامه شهرتاری بطوریکه نه « سیخ » بسوزد و نه « کباب » قرار شده حمامهای محترم پایتخت برعکس سابق که اول کیسه میکشیدند و بعد صابون میزدند از این بیعد اول صابون بزنند بعد کیسه بکشند !

« روزی از دهم آبانماه انتخابات آمریکا شروع میشود . - جراید »



خان نایب کجا ؟ - میرم آمریکا !

تربیت

انتقادی - اجتماعی - سیاسی

روزنامه فکاهی

تاسیس ۱۳۰۱

چهل و سومین سال انتشار

( قدیمیترین روزنامه ایران )

آداره : تهران

خیابان اسلامبول - شماره ۱۲۸

تلفن ۳۹۶۷۳

عنوان تلگرافی :

« تهران : روزنامه توفیق »

چاپ : رنگین

باغ سپسالار تلفن ۳۹۶۸۵

امور رهبری توسط :

« استودیو توفیق »

نقل و اقتباس مندرجات این روزنامه در مطبوعات، رادیوها، تلو بیوزیوها و هر کجای دیگر بفر نحو و بفر شکل اکیدا ممنوعست و کلیه حقوق منحصراً بر روزنامه توفیق تعلق دارد .

بهای اشتراك

یکساله : ۴۰ تومن

ششماهه : ۲۲ تومن

برای کلیه کشورهای خارج ( بابت زمینی )

یکساله : ۴۵ تومن

ششماهه : ۲۵ تومن

( با پست هوایی )

بهای اشتراك باضافه مخارج پست هوایی آن

بهای اشتراك نقدا دریافت میگردد





« یکی بود یکی نبود  
زیر گنبد کبود  
عنکبوت نشسته بود  
خره خراطی میکرد  
اسبه تصاری میکرد  
شتره نمذ مالی میکرد  
فیله او مد برقصه  
افتاد و دندونش شیکت  
گفت ننه چون دندونم  
از درد دندون دلم  
مردک دلاک را بگو  
مرد نظر پاک را بگو  
دلاک بدالونم رسید  
قوت بزانونم رسید »

یکی بود یکی نبود  
زیر گنبد کبود  
« گلدواتر » نشسته بود  
قدارهش رو بسته بود  
الکی داد میکشید  
داد و فریاد میکشید:  
جانسونو جواب کنین  
منو انتخاب کنین  
« خر » جانسون چموشه  
خره، اسمش هم روشه  
« فیل » من خوب تر تره  
فیل اصلن خوب تر تره  
« خر » زمین، « فیل » آسمون  
« خر » چنین و « فیل » چنون

الخالصه هر کسی  
هر کسی داشت نفسی  
زیر گنبد کبود  
مشغول به کاری بود  
این یکی ناله میکرد  
توبره شو گاله میکرد  
اون یکی خنده میکرد  
بریش بنده میکرد  
یکی حرف زور میزد  
حرفهای ناجور میزد  
گر به دلای میگرد  
موشه بقالی میکرد  
شغاله زوزه میزد  
سگه هی پوزه میزد  
که یه دفعه ناگهون  
« فیله » او مد اون میون  
قری انداخت تو کمر  
جفتکی زد مثل خر  
تا او مد رقصی کنه  
تار و دنیگ بز نه  
فوری افتاد چپه شد  
عین قند چپه شد !  
برو جانسون را بگو  
بخودش تنها بگو  
که منو بلند کنه  
واسه من جایز نه  
نطق کشکی کنه  
حرف کشکی بز نه  
بره منزل بشینه  
لب ساحل بشینه  
دوسه روزی در نیاد  
تکنه فریاد و داد

ضرب العنای کشور روغن نباتی و بیسگویت !

ماهی رو هر وقت از آب بگیري جات توی زندونه !  
همه رو برق میکیره ا مارو کارخونه برق !  
نفتی که به چراغ رواست به کنسرسیوم حرامه !  
تو که لالائی بلدی ، برو مثل « وی کن » صفحه بر کن !  
آتش همسایه ، روغن گرمونشاهی داره !  
ا که بیل زنی به بیل بز توسر طلبکارا ت !  
بگره گفتند چیزت ! درمونه ، گفت نسخه تونو بدین  
بیهیچم !  
کار را که کرد ؟ آنکه پیدا کرد !  
چو بو که بر میداری... کر به زده هم به چوب بر میداره  
میگه بیا جلو !  
گوزه گر از گوزه درسته نون میخوره !  
عالم بر عمل ، کندوی بی عمل است !  
هر که را طاووس باید ، جور باغ وحش کنه !

« یکی از نمایندگان حزب کارگران انگلستان گفت : نفت خاورمیانه برای انگلستان ضرر میکند! » - جراید



ملت - تو رو خدا مارو هم تو ضرر هات شریک کن!!

بفک هفتک  
اگر بچه تان کار بدی  
کرد لازم نیست خونتان را  
کتیف کنیدو بهش فحشهای  
بد بد بدهید .  
فقط کافیت باو بگوئید:  
« ایشا لاد بیلمه بشی! »  
... همین دو کلمه نفرین  
کافیت که تا هفت پشتش را  
بیچاره کند ؟!  
« آمریکا - م : عنایتی »

« خر » جانسون را دیدش  
انتخاب کن را دیدش  
که همه ریز و درشت  
همه شون پشت به پشت  
جمع شدن دور خره  
چونکه دور دور خره  
بازی رو اون تکره  
داره کم کم می بره  
وقتی این صحنه رو دید  
خودشو کنار کشید  
دمبشو زد رو کولش  
بچه ها دور ...  
خر طومش شد آویزون  
زد از اون وسط بیرون  
دیگه خیطی سر بار  
د - فرار و - د - فرار  
سر انداخت رفت طویله  
اینهم از رقص فیله

که همه رأیها شونو  
یک بیک و دو بدو  
بدون حرف و سخن  
بر ن با سم من  
بگو به یزنهاور  
بیا پیش گلدواتر  
واسه بنده جار بز  
حقه ای بکار بز  
پولامو حراج بکن  
دردمو علاج بکن  
سرمایه دار را بگو  
مرد بیکار را بگو  
مردمو گول بز نه  
بزور پول بز نه  
ا که خواست ثواب کنه  
منو انتخاب کنه  
ولیکن زبخت بد  
هیچکی دورش نیومد  
تک و تنها اون وسط  
خودش و خودش ، فقط  
دندوناش ریخت تودهن  
عینکش رفت رودهن  
گفت: وای وای ننه جان  
دندونام ریخت تودهان  
باشد و باد بخوری  
بایه خورده دل پری  
عینکو زد رو دماغ  
روی اون چشمهای زاغ  
کت و شلوار رو تکوند  
و بدون چندو چونند ،  
باشد از جاش که بره  
چشمش افتاد به خره

توافق !

در آخرین مذاکرات اوپک  
و کمپانیها اوپک اعلام کرد که  
مذاکرات نفتی سرانجام بتوافق  
انجامید. مفسر نفتی توفیق در مورد  
چگونگی توافق اطلاع میدهد که  
نحوه موافقت در مذاکرات باین  
نحوه بوده است که « اوپک » موافقت  
کرده است که « کمپانیها هی نفت  
را ببرند » و اوپک مطابق معمول  
هی بگوید : « یالا چرا پولشو  
نمیدین ؟ »



تهران شما عجب شلوغ است ، رفیق !  
هر گوشه ، بجای ماست ، دوغ است ، رفیق !  
هر جای که لازم است روشن باشد  
ظلماتی و ، تارو ، بی فروغ است ، رفیق !  
الهی آواره ام ، بیکار ام ،  
بیچاره ام ، غریبم ، نجیبم ، عجیبم ،  
دیناری نیست در جیبم از همه  
چیز بی نصیبم ، از ولایات دور  
آمده ام ، باحالی رنجور آمده ام  
می بینم عجب غوغائی است ، عجب  
سروصدائی است ، همه چیز تماشاائی  
است ، ولی همه اش « مصنعا »  
است ، هوا تیره ، حرس چیره ،  
چشمها خیره ، صحبت دلار ولیره  
الهی بابام بمیره ، که سهم من  
نون و پنیره ، حالا پنیره نیست ،  
پس چاره چیست ؟ ، بمونم ؟ ،  
نمی تونم ... بروم ؟ ... چطور  
بدوم ... بارالها آرامش  
کجاست ؟ ... یکطرف جنجال  
اتوبوس ، یکجا دعوی مادرشور  
و عروس ، یکجا شمعا بی فانوس  
یکجا اوضاع انگلیس و روس .  
یکدم نظر افکن به درون اتوبوس  
گردیده شبیه سید مرغ و خروس  
این ، داد زندگه آخ ، پایم له شد  
آن ، چیغ کشد که ای ، کیفم ! افسوس !  
پرورد کارا ، اینجا مرکز  
اضداد است ، هم کاغذاست هم مداد  
است ، هم سکوت است هم فریاد  
است ، هم خاک است هم باد است  
هم تنگ است هم گشاد است ،  
چیزها مرا یاد است ، که اگر  
بگویم باعث دادو بیداد است .  
پرورد کارا اینجا سیر و  
سر که باهم میجوشند ، گندم  
مینمایند و جو میفرشند ، آنها  
که میدانند خاموشند ، بعضی  
سخت در جوش و خروشند ، حرکاتشان  
عنیف ، هواشان کثیف ، بعضیا  
شریف ، بعضی بعضی ر حریف ،  
بعضی صداشان خفیف ، صفهاشان  
ردیف ، در دستشان کیف ...  
کیفشان خالی ، شکلشان عالی ،  
سرگرم امور مالی ، دستشان  
بلیط دوربالی ، تقلبات رواج ،  
حریف قمارشان لیاچ ، نه باج -

بازاری زرنگی

اولی - حاجی جون ، به  
تو تیبی داده ام که دیگه هیچوقت  
چکپائی رو که از مردم میگیرم  
بر نمیگردد .

دومی - جون من ؟ ... بگو  
ببینم چیکار میکنی ؟  
اولی - خیلی ساده است چکپارو  
اصلا بانک نمیبرم !  
« بدرقاسمی »

آخرین خبر:

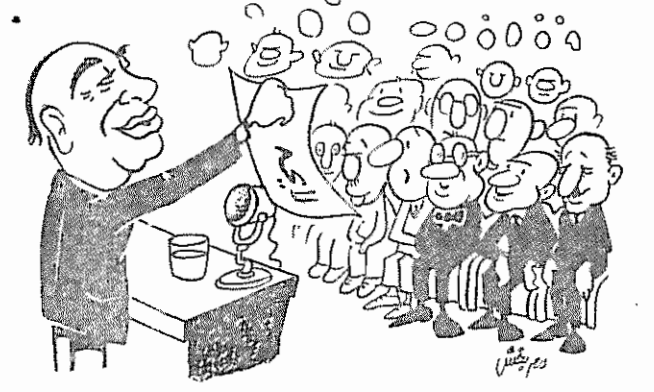
در آخرین لحظه ای که مشغول  
غلط گیری صفحات روزنامه بودیم  
از شهر تازی خبر رسید که با احتمال  
قوی تا یکی دو ماه دیگر قیمت یخ  
بنحو قابل ملاحظه ای پائین خواهد  
آمد !

میوه !

ا بر آمد و باز بر سر سبزه گریست  
بی دیده خون رنگ نمیباید زیست  
این میوه که امروز تماشاگاه ماست  
تامیوه خاک ما تماشاگاه کیست ؟

میدهند نه خراج ، اجناس فلاپی  
میسازند ، میفرشند و مینازند ،  
میخندند و سر فرزند :  
اجناس قلبی ندیدی ؟ ، - بین !  
قللهای قلبی ندیدی ؟ ، - بین !  
از بوقلمون گرفته ، تا سیر و پیاز  
این ، مثل همان و ، آن یکی ، مثل همین !  
- یعنی شاعر علیه الرحمه  
با این مناجات میخواهد بفرماید  
تهران خیلی شلوغ و بد آب و  
هواست ، خوشا گوشه دنج ...  
همین روا السلام !

« کارهای پرسرو صدا باید در خارج از شهر انجام گیرد. » - جراید



« آقایون لطفاً این لایحه را بدون سروصدا تصویب کنید  
واللا مجبور میشیم جلسه رو بخارج شهر انتقال بدیم ! »



باید بالا بره رشد سیاست  
خون اخبار مارا دونه دونه  
فزون گردد شعور دیپلماسیت  
تا روشنی باوضاع زمونه  
م : شبدر

«سوکار نو» با «جینا» شراب خورد و رقصید

سوکار نو چون توهم که اهل حالی  
چرا ره برده ای سوی خرابات ؟  
زدی «جینا» و «قر» دادی باجینا  
حساب سوزده دادی دست «اینا» ؟

۱۴ ساعت برف هوای اردبیل را بشدت سرد کرد

خداوند! تو خود دانی و سرما  
که مارا نه لجانیت و نه کرسی  
نه خاکه نه ذغال و نه بخاری  
نگیر سرمارو اینقدر سخت برما  
نه بالاپوش و کفش و مفش و ارسی  
نه حنق و نه کوفت و زهر ماری

برای اصلاح فرهنگ طرح جدیدی تهیه میگردد

بازم طرح جدید از بهر فرهنگ  
همان آب باز میاد از نهر فرهنگ  
شود قالب دوباره بر من و تو  
بر سر امضای پیمان نیروی چند جانبه اتمی بین دولتهای انگلیس  
آمریکا و آلمان تفرقه افتاد

بر سر امضای پیمان نیروی چند جانبه اتمی بین دولتهای انگلیس آمریکا و آلمان تفرقه افتاد

تا نیتها دچار انحرافه  
تا اینها تو هایتل صاحب با هم  
سخن از اختلافات و نفاقه  
جهان از صاحب و آرامش مفاهه  
حلیم جنگ راهی میزن هم  
بشر از خاطر آسوده فاقه

۱- ایران ۱۴۰۰۰۰ تن گندم از آمریکا خرید

۲- ایران ۶۰۰۰۰ تن گندم از شوروی خرید

بیا خواننده چون بشنو ز چاکر  
زمانی دولت ما بهر مردم  
ولیکن بعد از آن هم گندم ما  
یکی گفتا چه باعث گشت و علت  
خرید گندم هم از این هم از آن  
پادگفتم داداش چون کور خودی  
که این دولت میخواد باهر دودولت  
«توازن» در سیاست نیست لازم  
حدیث را که آرد در کمر «قر»  
ز آمریکا همی آورد گندم  
رسید از شوروی با بوق و کرنا  
که یک دولت طرف شد با دودولت  
از این بازی مرا بنمود حیرون!  
تو گوویا از سیاست دور موندی  
روابط داشته باشه با رفاقت  
همینه اصل مطلب چون کالم

« نافوائیها نان را بدون آنکه بکشند بمردم میفروشند و اگر خریدار برای کشیدن نان اصرار کند متلک بارش میکنند. » - جراید



مشری - داداش این نونرو واسه ما بکش  
ترازودار- شاطر آقا کشیدتش ، مگه نمی بینی دراز شده !!

منع مجازات شلاق

- خیر تازه چی داری ؟  
- مجازات شلاق داره از  
بین میره .  
- اولوقت اونهایی که  
جرمی مرتکب شدن چکارشون میکنن ؟  
- هیچی ، مجبورشون میکنن  
یکروز از چهار راه مخبر الدوله  
رد بشن !

بحث اقتصادی !

ارزانی قیمت ماهی

بدینال خبری که هفته  
گذشته در روزنامه هامنتشر  
شد و قیمت ماهی سفیددانه ای  
چهارصد و پنجاه ریال اعلام  
گردید یکنوع وحشت و  
نگرانی صاحبان کالا و مواد  
خوراکی را فرا گرفت چون  
بالافاصله اینطور شایع شد  
که ممکن است « ارزانی  
فوق العاده » قیمت ماهی  
سفید بهای خوراکیهای  
دیگر را هم پائین بیارد  
و دارندگان این نوع کالا  
دچار ضرر هنگفتی شوند !  
روی این اصل خبرنگار  
اقتصادی توفیق موضوع را  
باستولین شیلات و پیلات  
در میان گذاشت و نظر  
آنها را استفسار نمود .  
خوشبختانه با توضیحاتی که  
از طرف مسئولین امر داده  
شد کاشف بعمل آمد که  
وحشت دارندگان کالا بیورد  
است زیرا « ارزانی فوق-  
العاده » بهای ماهی بهمت  
آرام بودن دریا و مساعد  
بودن امر صید ماهی میباشد  
و سی چهل روز دیگر که  
هوای دریا طوفانی شود و  
صید ماهی را مشکل کند  
البته قیمت ماهی بمیزان  
عادی خود یعنی هزار و  
هزار و پانصد ریال خواهد  
رسید ! در اینجا تذکار این  
نکته ضروریست که این  
نوع ارزانی ها در تمام  
کشور هائی که دارای  
اقتصاد سالم میباشد غالباً  
پیش میآید و مردم نباید  
بهمت ارزان شدن فوق العاده  
یک خوراکی بخصوص ،  
دچار وحشت واضطراب شوند !

حفظ توازن

وزارت معارف برای جبران کمبود  
آموزگار و جلوگیری از مشکلات بعدی  
تصمیم گرفته که در شهرستانها دانشرا-  
های مقدماتی تاسیس کند .  
البته همانطور که دانشرای  
تبران تعطیل شده هر شهری در حال حاضر  
دانشرا داشته باشد تعطیل خواهد  
شد و در عوض در شهرهائی که فاقد  
دانشرا است دانشرای جدید و مدرنی  
تاسیس میشود تا توازن فرهنگی حفظ  
گردد !

مردی بیست و شش سال بعد از مرگ تشویق شد . - جراید

تشویق

شنیدم که مردی پس از مرگ خویش  
(که اکنون فقط سنگ قبرش بجاست)  
در آن هفته تشویق گردید و گفت :  
« برای مزه گر جان فشانم رواست ! »

« طرح ذخیره مواد اولیه ذوب آهن آماده میشود. » - جراید



— آی ... مفرغ ، لوله آفتا به شیکمته ، آهن پاره میخ... و ایم!

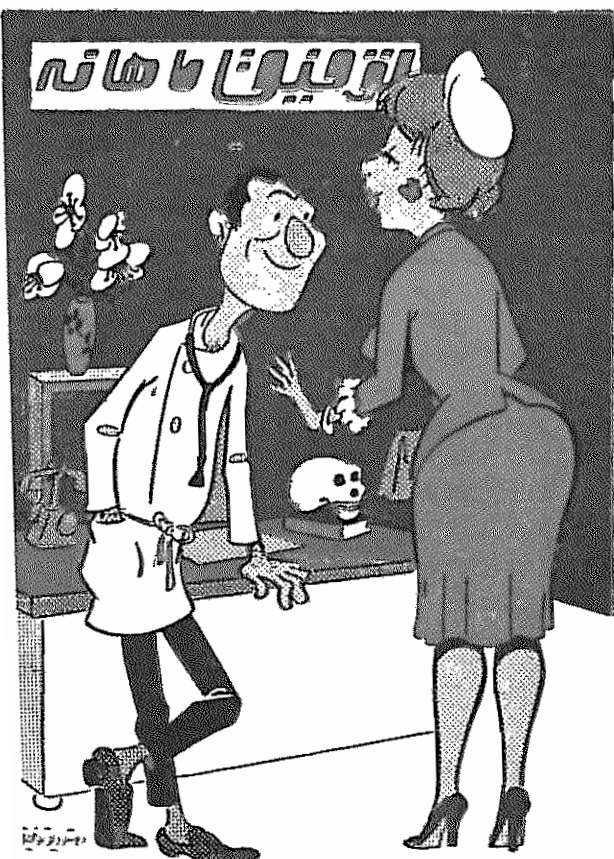
کار جدید صیادان آزاد

در اخبار روزنامهها آمده است  
که بهمت ممنوعیت صید ماهی ،  
صیادان آزاد شمال بیکار شده اند  
ولی اداره شیلات در نظر دارد  
وسایلی فراهم کند که این عده بکار  
دیگری گمارده شوند . بهقیده ما  
برای صیادان بیکار هیچ کاری برود  
سرتر از این نیست که به خودشماری  
بپردازند یعنی هر صیادی تعداد  
بیکارهارا بشمارد و بدین ترتیب  
تا پایان ممنوعیت صید ماهی ، خود  
را مشغول کار میکند !

تا همین گندم مصرفی کشور  
آقای وزیر کشاورزی  
در مجلس سنا گفتند که مقدار  
صید و پنجاه هزار تن گندم  
مصرفی کشور تا این شده است.  
البته تا این گندم مصرفی  
کشور جزء وظایف وزارت  
کشاورزی است و انجام وظیفه  
هم بازگو کردن ندارد ولی  
اگر کار مردم را ببرد  
میسپردند مردم خودشان با  
روزه یکساله ، گندم مصرفی  
کشور را تأمین میکنند و  
دیگر احتیاجی باین حرفها  
نبود !

شماره آبان ماه ماهنامه توفیق منتشر شد .

بایک عینک مجانی بهای ۱۰ ریال از روزنامه فروشها بخرید .



دکتر - شما ماهانه چقدر میخواهید ؟

پرستار - ماهی ۵۰۰ تومان .

- باکمال خوشی تقدیم میکنم

- نه ، اگر با خوشی حساب کنید ۸۰۰ تومان میگیرم !!

### زبون درازی مردم!

شکایت سه مرحله‌ای  
\* بچه زرافه از شیراز نوشته است:

۱- رفته تهران و بخلاف تصور، سوار اتوبوس شرکت زاهد شدم وزنده بمقصد رسیدم بعد معلوم شد علت این بوده است که قبلاً سوار اتوبوسهای شیراز شده بودم.  
۲- رئیس شیر و خورشید زرد اینجا چون پولش ته کشیده گفته بلیطهای سینماها را کران کنند ولی تا حالا هیچ کس باو محل نگذاشته  
۳- اینجا آنقدر کدا زیاد شده که اگر بیست تومان سکه یک ریالی صبح توی جیب کسی باشد ظهر بدهکار است.

**جواب:** بچه جان: ۱- بخلاف تصور، علت آن بوده که همان اتوبوسهای شیراز دخل بچه مردم را آورده است.  
۲- مردم بلا نسبت غلط کرده اند به آقا محل نگذاشته اند؛ اگر همان «شیر»ش را ول کند مردم را لک و پاری میکند و احتیاجی بزلزله وسیل نیست و خانه خودش مثل دیگر رؤسای شیر و خورشید آباد میشود. قدرش را بداند!  
۳- بعله، و اگر بخوای توی مملکت تگردی باید بیست ملیون ریال پول خورد و باخودت ببری!  
**آدم ناوارد!**

\* حسین آقای بهنام دانشجوی فنی تبریز نوشته اند:  
جوانی که دارای دودبیلیم هنرستان صنعتی و ششم ریاضی است در کنکور دانشسرای عالی صنعتی شرکت کرد و جمعاً در چهار درس ۷۵ نمره آورد در صورتیکه از بهترین محصلین بود و بجای ایشان آقای دیگری که صفایین بابا سواد نداشت ۷۵ نمره آورده است.

**جواب:** من نمی فهمم کجای این مسئله غلط است. این حرفها چه ربطی دارد بسواد و معلومات. شما مثل اینکه تازه از پشت کوه قاف آمده اید. نجابت و شخصیت خانوادگی معتبر است نه این چرت و پرت هائیکه توی کتاب نوشته شده.

**عکس و باقی قضا یا**  
\* آقای خ-ج- از کچساران نوشته اند: «بچه ای دارم که باید بدبیرستان برود شش قطعه عکس خواستند، رقیتم و بعد از سه روز معطلی گرفتم. گفتند این عکس تار است و برقی نیست و فلان و بهمان، یکی دیگر بگیرد. چهار روز دیگر شش قطعه دیگر تقدیم کردیم. گفتند باید کت و شلوار بتن باشد و یقه اش هم بسته. این هم باید عوض شود. رقیتم شش قطعه سوم را برداشتیم هنوز عکسها را نگرفته ایم بینم ایندفعه که بند تنبانش توی عکس معلوم نیست افرادی میگردد باه و حالا بیشتر

### «نو»

همانطور که میدانید حسن اکبر هم در دوره اخیر بجرگه سناتورها پیوست و این روزها با دمیش عوضش کردو، نارگیل میشکند!

اتفاقاً یکی از رفقایش چند روز پیش او را در خیابان می بیند و ضمن تبریک گفتن، باو میگوید:  
- اکبر چون حالا نوبت توست که بمن تبریک بگویی. چون امروز صبح زنه مادر بزرگ شد و خود منم پدر بزرگ!

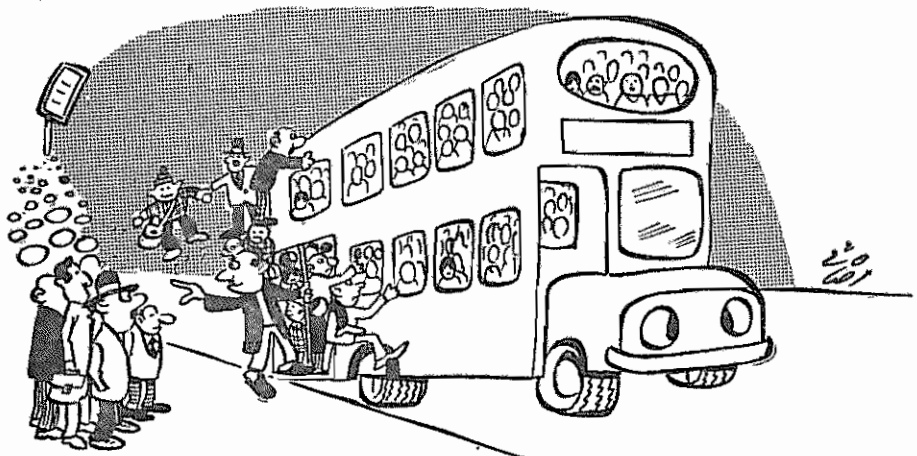
اکبر بعنوان تبریک دست دوستش را فشار می دهد و خنده کنان میگوید:  
- راستی که خوش بحالتان، اما بفرمائید، درست فهمیده ام یا نه مثل اینکه بچه ها دو قلو هستند!

از صدویست تومان شهریه. پول کتابخانه پول انجمن خانه و مدرسه پول ورزش. پول فرائش اخ کرده ایم، شما بخدا یک رحمی بما بکنید. بچه کس ناید شکایت کرد؟

**جواب:** فقط راهنمایی این قسمت آخری از دست من بر می آید و آنهم اینست که بوزارت فرهنگ باید شکایت کرد. البته آنها هم محرمانه بشما جواب خواهند داد که «مرد که آلدنگ!» مگر توی روزنامه ها نطق وزیر رانخوانده ای که: بودور که وار دورا!... درست شد؟

**حقوق شهروین**  
یکی از آموزگاران جدیداً استخدام فرهنگ شمیرانات نوشته است:  
«حقوق شهروین ما که مدتی است حواله شده هنوز به شمیران نرسیده و نمیدانیم باطلبکارها چه کنیم؟»

**جواب:** باید عرض کنم که قطعاً حواله حقوقی که از آن یاد کرده اند موقع عزیمت به شمیرانات حواس پرت شده و یکسره در بند و سر بند رفته تا هواخوری کند! از آن گذشته، شهروین از ماه های تابستان است و حالا هم تابستان تمام شده و ما در ماه دوم پائیز هستیم، بنابراین طبق مقررات «اشکالات قانونی» پیش می آید که البته این اشکالات انشاء الله تا شهریورماه سال آینده بهمت اولیاء امور حل خواهد شد! فعلاً چنانچه باالی و اهل بیت روزه غیر واجب بگیرد تا ببینیم چه پیش می آید. عطار و بقال را نیز سلام و دعای فراوان برسانید و از قول حقیر بایشان «دلداری بدهید!» بروید خدا را شکر کنید که شما کاری دارید و لا اقل حقوق شما را «حواله کرده اند»، من چی که بیکارم و حتی کی چیزی هم بمن حواله نمیکند که لا اقل دلم خوش باشد. شکایت زاده



شما فرد شوفر- نترسین! بیائین بالا، همه تون بیمه هستین!؟

### اردنگ بود!

دوستی باهر که کردم سمبل نیرنگ بود  
ظاهر آ اهل خلوص و باطناً صدرنگ بود  
هر کجا دیدم سری سرگرم بندوبست بود  
هر کجا دیدم دلی فولاد بود و سنگ بود  
دوش مردی صاف را با «سین» خطر با «ت» نوشت  
بعد فهمیدم که آقا دیلم خرجنگ بود  
امتحان کردم یکی آهنگ ساز نامدار  
بی خبر از اسم «گام» و «چنگ» و «دولابچنگ» بود  
تاق و تونق و ونگ و تگ آمد بگوش از رادیو  
نام آن جو یا شد - گفتند یک آهنگ بود  
هر هنر مندی که دیدم در نهان و آشکار  
پای بند گرد و تریاک و شراب و بنگ بود  
آنکه توی حجله میزد طعنه ها بر «سوفیا»  
بیوه ای طاس و کور و جلاق و ونگ بود  
بین صدها دبیر ماشین نویس زورکی  
شد موفق هر که اهل ناز و آب و رنگ بود  
رشوه خواری راه سوراخ دعا گم کرده بود  
چونکه پیدا کرد سوراخ حسابی تنگ بود  
رفته بودم ساعتی در هیات «صلح و عفا»  
دیدم آنجا بین اعضایش نزاع و جنگ بود  
جامه یار و نشد با «فاب» و با صابون تمیز  
بسکه در هر گوشه آن لکه های تنگ بود  
شعر خود را بهر «کاکا» خواندم و گفتم: صله!  
کیسه راشل کرد دیدم چند تا اردنگ بود!؟



### مسافر اتوبوس

ای خداوند روزی رسان، ای داننده اسرار اتوبوسهای تهران، ای واقف بضمیر رانندگان، ای دانای دردهای مسافران، مسافران منتظران، در ایستگاهها سراسر گردان، از سوار شدن پشیمان، حواسشان پریشان، ای خدای بنده نواز، هر که بیخودی یا میفشارد روی گاز، خودت کارش را بساز، بعضی کوتاه و بعضی دراز، پشت رل اتوبوس های نیم طبقه و دو طبقه، با چشمهای درآمده از حذقه، بادماغهای شکل دوزخه، پوست مسافر را در می آورند و ورقه ورقه، با مسبب الاسباب، امان از این شرکت واحد لا کتاب، کارکنانش آدمهای ناباب، بعضی شان بی ادب و بی آداب، حرفه اشان ناصواب، دعای بنده غیر مستجاب لای مسافری تا می شود شکل کتاب نعره میزنم (دوراز جون!) مثل کاب. روده هایم بگلی آب، خدایا مسافران آواره اند. در توی صف بیچاره اند، ساعتها سرگرم استخاره اند، وقتی بالا میروند سواره اند. یائین که می آید با کفش و لباس پاره پاره اند، پس این ملت چکاره اند، اعتراضشان وارد نیست، گوش شنوادر کار نیست میگویند پای مرغ یکیست، نمیدانیم چاره چیست، باید خندید یا گریست، الهی ترا بیاکان، ترا به نیکان، ترا به داد و فریاد مسافران، بیا و ما را مریجان، در آستانه ورود زمستان، حق ما را خودت بستان، پروزد کارا چون راهی نداریم، دست بدعا بر میداریم، بدرگاهت رومی آریم، میگوئیم ما بندگان کردگاریم، از شرکت واحد خیلی شکاریم، میخوایم دمراز روزگارش در آریم، اما از این بابت خماریم؛ آخر ما زور نداریم، همیشه در برابرش زیر باریم، خداوند این شرکتی است واحد یادستگاهی است زاهد! مزاحم است یا خدمتگزار؟ باعث دردسر است یا بی آزار؟ اگر خادم است سرسرش نگذار، اگر موذی است پایش را در آرز، پس از اینقرار، فاعتبروا یا اولی الابصار! مسافرین سوار سوار!

### راه حل!

صبح یکشنبه هفته گذشته وقتی الله وردی قاتل پروین بالای دار تلو تلو می خورد و بقول روزنامه چیها باران سکه هائی که مردم بعنوان کفاره میدادند، پهای دار سرازیر بود، بلافاصله عده ای لغز خوان، ندا در دادند که بدنبود دولت ابد مدت ضعیف غنیم! برای رفع کسر بودجه چند تا مأمور پای دار می- کمارد که پولها را جمع کنند و تحویل خزانه بدهند.

### آخر و عاقبت «مردی»!



۱- «کدخدا گلنار در مجلس به یکی از وکلا گفت: باز هم خودمان که از شما مرد ترییم» روزنامه اراده آذربایجان نوشت  
۲- «کدخدا گلنار، بوسیله قصابی که تخلف کرده و مورد بازخواست کدخدا گلنار قرار گرفته بود، مضروب شد و سقط جنین کرد!» روزنامه کیهان اینها توفیق... بعد از سالها بالاخره به دونه مرد پیدا شد که اونهم سقط جنین کرد!؟





**ضرب گرفتن بامیز یا چیز دیگر پادتون نره!**

«... در کتابهای انشاء سابق»  
 «نوشته بود مثلا نامه‌ای به»  
 «پدرتان بنویسید و از ایشان»  
 «تقاضای کتاب کنید... در»  
 «این سال و زمنه، همان»  
 «مکانه باین صورت درمیآید!»  
 «آنم با ضرب!! البته»  
 «موضوع با نایابی کتب درسی»  
 «هم ارتباط ندارد، مطلقاً»:

**از پسر به پدر:**

بعد از ادای احترام، از من بیابا چون سلام، اعزاز و کرامت تمام البته صبح و ظهر و شام، اما بفکرم نیستی. سرگرم کار کستی در گوشه‌ای می‌ایستی، بابا برای چیستی؟ جبر و حساب و هندسه، در دست جمعی ناکسه، نایابه توی مدرسه می‌کن که عقلم نارسه، والله بیه بالله بسه، تا کی بسازم ای پدر بابی کتابی؟! از پدر به پسر:

ای نور چشم نازنین، اوضاع بابارا ببین، ریزم عرق هی از جبین لغنت بشیطان لعین زین پس غذا کم میخورم یا آش شلغم میخورم یا غصه وغم میخورم از خرج خود کم میکنم پولی فراهم میکنم تقدیم بچم می-کنم در جیب خود جا میدهد سوی خیابان می‌رود هرچی بخواد سیخورد

ضمناً خریداری کند درس و کتاب خویش با وضعی حسابی.

**از پسر به پدر:**

قربون بابایم برم مرد عزیز محترم از دوی توش رهنده‌ام، تا عمر دارم بنده‌ام، پولی نخواهم از شما من کی نمودم ادعا، اصلاً چنین حرفی چرا، مقصود من از ناله‌ها، از رقعها از نامه‌ها، این بود کاندرا این‌ورا، یعنی که توی شهر ما، فقط کتابه بهر ما، مثل تمام شهرها، این بی کتابی‌ای، شرمی ندان از خدا این میگه من بیچاره‌ام، اون میگه من بیکاره‌ام، این میگه از فرهنگیا، اون میگه از دلنگیا، از جنگهای زرگری، از ازدحام منتری، از لوجه‌های بک‌وری، از لوطی‌بی‌عتری، یک ماه و نیمه روز و شب، افتاده‌ام در تاب و تب، مانند حمال الحطب، در حیرتم، عرض مرا آخر که میگوید جوابی؟! از پدر به پسر:

جان پدر نور بر سر، همان ای پسر قرص قرص، از این پدر با چشم تر، حرفی شنوم محکم نرو خیلی ندو اینقدر با سرعت مرون، درس و کتابت را بخون، از خط منهارا برون، بیکاره گردی سرنگون، میشی گرفتار جنون، حرفهای سر بالا چیه؟ سر شاخ با بابا چیه؟ این صحبت بی‌جا چیه؟ اینقدر واوبلا چیه؟ قحطی چیه غوغا چیه؟ سر تا سر ملک عجم جای ترب جای کلم هر جا کتابست و قلم معلوم من شد بچه چون اصلاً تو خوابی!!

**کلوپ تفریحات مفید**

در اخبار چند هفته پیش روزنامه‌ها آمده بود که پروانه کار کلیه کلوپ‌های تفریحات مفید لغو خواهد شد و کلوپ‌هایی که مایل بادامه کار باشند باید مجدداً پروانه کار بگیرند.

اینک با توجه باینکه هنوز کسی نمیداند که به کلوپهای تفریحات مفید تحت چه شرایطی پروانه کار میدهند و اصولاً کلوپ تفریحات مفید به چه محلی اطلاق میشود لذا مایاد آور میشویم که کلوپ تفریحات مفید و تفریحات سالم حتماً باید دارای عده زیادی عضو چهار ساله باشد و اعضای مورد بحث هم کارشان این باشد که ماهی دو هزار و پانصد تومان حقوق بگیرند و در صورت تمایل ماهی یکبار پشت تریبون بایستند و مقداری حرف مردم پسند بزنند!

**پندگنایی**

**دانش آموزان عزیز: اگر**

تا بحال کتاب درسی بدستتان نرسیده ابدأ نگران و ناراحت نباشید و هرگز از بی کتابی شکایت نکنید. چون شاعر بزرگوار فرموده:

**چه سود از آنکه آنتب خانه جهان از توست؟  
 ز علم هر چه عمل میکنی همان از توست!**

صدیقه رحیم زاده

**طر فدار منند**

گرچه من مفلس و آواره‌ام بی کس و کار لیک هستند کسانی که هوادار منند دائماً با خبرند از من و از جایگیم آری اینها همگی عین کس و کار منند یکدم از بنده ماتمزه غفلت نکنند می توان گفت که این عده طر فدار منند چون بمیرم من بیچاره، بگیرند عزا تا که جان در تنشان هست عزادار منند **دانی اینها چه کسانیند باین با لطفی؟**  
**آن کسانیکه در این شهر طلبکار منند**

**پیشنهاد و فر هنگسی!**

عده، آنهایی را که در مناطق جوادیه و نازی آباد سکونت دارند برای تدریس در دبستانهای واقع در میدان فوزیه و وحیدیه بگمارد و آنهایی را هم که ساکن میدان فوزیه و وحیدیه هستند به مدارس جوادیه و نازی آباد بفرستد که با این «دو هزار ریال حقوق!!» ماهانه بخوبی و بدون اینکه مجبور باشند چیزی از جیب بدهند بتوانند کرایه اتوبوس رفت و آمد روزانه خود را بپردازند!

**نگور پیگاری!**

هر هفته به پنج نفر از کسانی که جواب درست جدولهای توفیق هفتگی را برای ما بفرستند پنج اشترک ششماهه ماهنامه توفیق جایزه می‌دهیم.

**ذوق تو امتحان کن!**

قطاری:

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۶	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۷	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۸	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

۱- وقتی خبری میشود مردم از هم میپرسند ۲- وصله فرنگی - خدا حافظی با سکه ۱۱ ۳- با «پرت» از آمریکا بر ایمان میفرستند! «کیفر»ش کردند و سرش را زدند! ۴- بدستگاه‌های خود سر میگویند! ۵- مهمانش معروف است ۶-

نوعی عدد و اتومبیل - «حنای» آدم بیسواد! ۷- بابا بزرگ بابا بزرگ! - از سازهای خر صدا! ۸- کوهی که «نوح» کشتی‌اش را روی آن پارک کرد!

**مناری:**

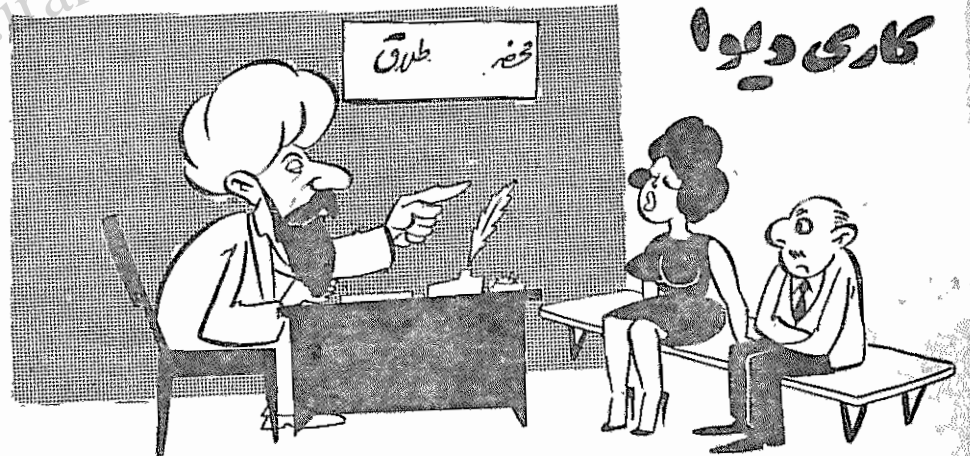
۱- حق نشر و امتیازش با رادیول است! - طیاره عصبانی!  
 ۲- دفاتر معلقه! ۳- هر کی هر کی! ۴- برف کمرشکسته - همانطور که ملاحظه میفرمائید کچل نیست! ۵- خواب ته دراز! - سرب می‌آید!  
 ۶- «فتنه» کچل! ۷- کار حیوانات موقع چرا! ۸- مستاجر کله! اینهم برای اینکه کار شما را آسان کنیم: «کبات»!  
 «سید حسن خردمند»

**حل جدول شماره ۲۹**

افقی: ۱- کشنیز خان ۲- آخر- شر ۳- دو- یشمین ۴- مرد- کس ۵- یا- ترب (پرت) ۶- عروسی - یی ۷- لب - یمن ۸- خاک انداز.  
 عمودی: ۱- کندم- غلخ ۲- وور- ربا ۳- نا- دیو ۴- یخی- آسیا ۵- زرشک- یمن ۶- مست - ند ۷- اشی- ری ۸- ترن- پیاز.  
**برندگان جدول شماره ۲۹**  
 ۱- شیراز: آقای حسین اوجی ۲- تهران: آقای عباس رمضانی ۳- بابل: خانم لیلی البرز ۴- تهران: آقای اسمعیل میرزاپور ۵- زنجان: آقای غلامرضا یارجانی.

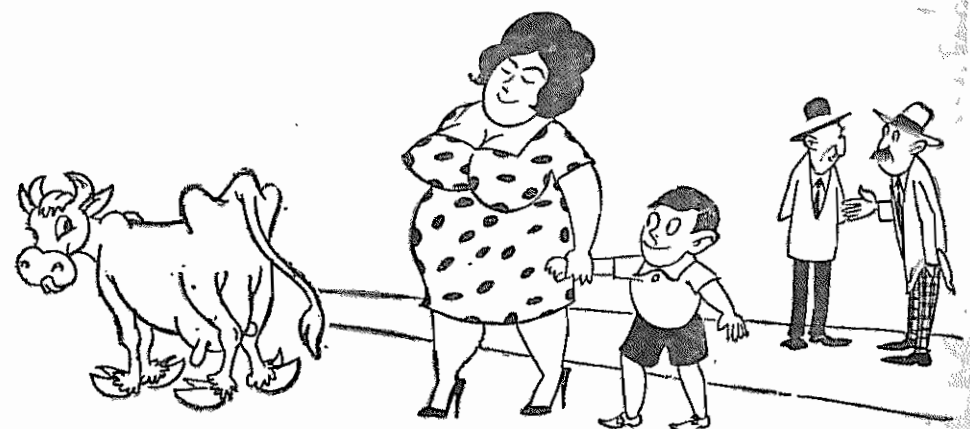
**اهدای تک بیت**

بمناسبت زیاد شدن تصادفات اتومبیل در جاده کرج و فوت بی‌دری سر نشینان آنها، کا کاتوفیق تک بیت زیر را بصاحب‌دلان هدیه میکند:  
**مرك برای همه امر طبیعی است  
 هر کس اول یکم**  
 - ه، اگر با خوشی حساب کنی ده ۸۰۰ تومان میگیرم!!



آخوند - يك سري لوازم آرایش کاری دیوا برایش بخر، قول بهت میدم دیگه اینطرفیایدات نشه؟! ۹!

**فرآورده‌های پاک برای سلامتی و لذت شماست**



- زن همسایه ماست، بسکه شیر گاو میخورند همه خانواده‌شان همینطور چاق و چله‌اند.  
 - حالا ببین اگر از فرآورده‌های شیر طبیعی پاک که از شیر همین گاوها تهیه میشود بخورند آنوقت چه هیجکی پیدا میکنند!  
 رد بشن.

### نامه وارده لیسانسیه‌های نیمچه آزاد!

عده‌ای از لیسانسیه‌های تهران و توابع چندماه پیش نامه پتو پهنی با درس روزنامه توفیق فرستاده‌اند که از دولتی سراداره چاپارخانه تازه امرور صبح بدست ما رسیده.

لیسانسیه‌های تهران و توابع در این نامه که گویا نسخه اصلی آنرا بوزارت خرچنگ فرستاده و رونوشت آنرا برای ما ارسال داشته‌اند چنین مرقوم فرموده‌اند که: «... بعدالعنوان ...»

پس از سلام و علیک و احوالپرسی بعرض آتیجناب میرساند که اینجانبان بعد از اینکه شانزده هفده سال درس خواندیم و با هزار جور مکافات باخذ لیسانس نائل آمدیم! دوسه سالی هم برای پیدا کردن کار، این دروآندر زدیم و نتیجه‌ای نگرفتیم، چند وقت پیش شنیدیم که وزارت خرچنگ عده‌ای لیسانسیه استخدام میکند، ما هم از زور لاعلاجی به‌خاله گفتیم خانم باجی و بلند شدیم رفتیم وزارت خرچنگ که: بفرمائید اینهمه ورقه لیسانس، اگر راست میگوئید استخداممان کنید ولی آنها جواب دادند که ما گفتیم لیسانسیه‌ها را استخدام می‌کنیم نه لیسانسیه‌های آزاد را و چون شما «لیسانسیه آزاد» هستید مطابق مقررات از استخدام شما معذوریم.

حالا از حضور کاکا توفیق خواهشمندیم که قلماً از قول ما به اولیاء مربوطه بگوید که:

گرچه مالیسانسیه آزاد هستیم ولی همچین «آزاد»ی هم که شما تصور می‌کنید نیستیم مگر ما با سایرین چه فرقی داریم که یک لغت «آزاد» بدنبال عنوان ما چسبانیده‌اید.

خلاصه از کاکا توفیق می‌خواهیم که از اولیاء امور خواهش کند آن کلمه اضافی را که به لیسانسیه ما چسبیده ندیده بگیرند و یکجوری دست ما را بند کنند.

تا کاکا: از قدیم و ندیم گفته‌اند: «انگشت نمکه خروار هم نمکه» شما چه خودتان آزاد باشید چه لیسانسیه‌تان هیچ فرقی نمی‌کند بنابراین بروید سر جای‌تان بنشینید و ما را هم توی هچل نیندازید. دهن ما می‌چاد بخواهیم از این صحبت‌ها بکنیم.

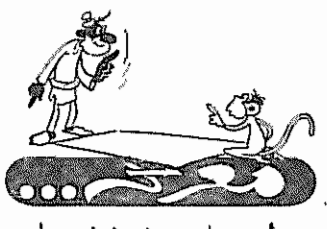


عابری - مشعباس مبارک باشه، چراغونی کردی که گرامافون گذاشتی؟  
مشعباس بقال - نه بابا، به عده از اهل محل یادشون رفته حساب «نسیه» شونو بدن، حالا با این گرامافون صفحه‌های «مردجاس ایران» رو براشون میذارم که باد بدکار باشون بیفتن بیاد بدن!

راه حل مجلس!  
بعد از کشته شدن کودک دبستانی بعضی از «کله دارها» در مجلس اینطور اظهار نظر کرده‌اند که وقتی نام دادستان «ناصر» است، برای اینکه چنین جریاناتی دیگر اتفاق نیفتد، راه حل قضیه اینست که بجای اعدام قاتلین آقای «ناصر» راه بیفتند توی کوچه و خیابان و مردم را «تصحیح کنند» و حتی با قاتلان رضا از راه «تصحیح!» وارد شوند چون بالاخره پسند و اندرز مثل «نوشدارو» کار خود را میکنند و از این فجایع جلو گیری خواهد کرد. توفیق - آره، عین نوشدارو پس از مرگ سهراب!

### عزت زیاد!

شوم از دوری روی تو بمولا دلشاد  
گر شوی دور زبیشم، شوم ازغم آزاد  
گر کشی پا ز سر کوچه ما میگویم:  
برو ای آفت جان، عزت سر کار زیاد  
سالتها وعده بما دادی و من در عجبم  
که چه کس اینهمه نیرنگ در آن چننه نهاد  
میزی حرف که یک غاز ندارد ارزش  
مادر دهر چوتو کودک پر حرف نژاد  
نیست لازم که روم دربی تحصیل کمال  
شدهام در سخن پوچ شنیدن استاد  
گرچه «کر» کشتم و حرف تو در گریب انراست  
میزنم از سخن پوچ تو هر دم فریاد  
سر من گر برود پا نهم در گویت  
مگر آرد کلمه را بس کوی تو باد



### ممولی - جناب مرشد!

خبر داری اهالی دود هکده بعلت خوردن گوشت مسموم شدند؟  
کاکا - ولشون کن، طفلکی‌ها دفعه اولشون بوده ناشی بودند نمیدونستند که باید مثل ما استخون بخورن تا مریض نشن!  
جناب مرشد اتمبیل هم که ارزون شد.  
آره بابا، طفلکی این فقیر بیچاره‌ها که میخواستند مدل ماشین‌شان را عوض کنند گره از کارشون وا شد! حالا بگو بینم گوشت آبگوشی ما ارزون نشد؟!  
غصه نخور جناب مرشد، ایشالا بهمین زود بهاسی چل سال دیگه ارزون میشه!  
جناب مرشد، مژده بدم! دستور پر داخت اضافه حقوق کارمندان صادر شد، شنگول نشدی؟  
چرا بچه مرشد، «دستور» را که فعلا دادند ایشالا (بهمان زودی که گفتی گوشت ارزون میشه) «خود اضافه حقوق» را هم میدهند بچه مرشد بازم حرفی داری؟  
حرف که زیاد دارم جناب مرشد، اما همه‌اش زردنی نیست!  
خوب زردنی هاش را بزنی بینم؟

### بچه حرف نشنو!

زرد آلو عنک  
د بعلی گفت مادرش روزی که بترس و سوار بنز مشو شد سوار و تمام او فر شد «بچه جان حرف مادرت بشنو»  
علت تند رفتن!  
چیه میز تراب؟ تنگت گرفته اینطور با عجله داری میری؟  
نه، در دکون به مشتری دیدم!

جناب مرشد! کلاسهای دانشجوها هم که بحمد الله «شایر» است.  
غصه نخور، عوضش جیب دانشجوها هم «بایر» است!  
جناب مرشد! یکنفر دزد صاحبخانه را زندانی کرده از این خبر خنده‌ت نمیگیره؟  
چرا خنده نمیگیره؟ خوب وقتی مادرها را زندانی نمیکنیم اون بیچاره‌ها مجبور میشوند مارا زندانی کنند که عدالت «یکجوری» اجرا شده باشد!  
جناب مرشد! خدا ایشالله امواتو زیاد کنه! بگو بینم مدیر عامل سوزمان سرنامه که گفته

### خود گشی!

دوستی داسم قوی پنجه در شجاعت بسان رستم گرد آنچنان بود خوش قد و بالا که زیننده دین و دل میرد شد گرفتار فقر و بی پولی کم کم از غصه همچو گل پژمرد زندگی شد بکام او چون تلخ خورد «سمی» و زود جان بسپرد خاطر از مرگ ناگهانی او سخت آزرده گشت و دل افسرد گفتم آخر که این چه سمی بود که بخورد این جوان و فوری مرد در جوابم بگفت مادراو بعداشکی که ازدودیده فشرد - پسرم چون زجان خود شد سیر یک کمی «روغن نباتی» خورد!

### دختران قهرمان دیدند و جایزه گرفتند!

جراید



### فارسى بی دست انداز!

هر کس میخواهد فوتبال و والیبال خوب بشود تابلوی زیر را که در خیابان مازندران پیدا کرده‌ایم بخواند:  
«باشگاه فوتبال و بالیوال»!  
- تو که انقدر فارسیت خوبست چرا ترکی حرف نمیزی؟!  
نماینده واقعی!؟  
اگر از من بپرسند بی شبهه پیله‌تر و راستگوتر از همه نماینده‌ها کیست؟ میگویم: «نماینده آبادان» چون این بابا بقراریکه خودش میگوید طفل معصوم یکساله بوده که تک و تنها از دستستان راه افتاده آمده آبادان و از همان موقع (یعنی از یکسالگی!) در شرکت نفت آبادان شروع بکار کرده!!! قبول نه کنید بفرمائید اینهم عکس و تشریلاتش از روزنامه کیهان شماره ۶۰۶۵:



### نماینده مجلسی که ر آبادان انتخاب گردید

آقای صالح شاه‌جوی که از آبادان انتخاب شده متولد سال ۱۳۰۹ در دهستان است  
س و دو سال پیش از زادگاه خود به آبادان آمده و در شرکت نفت بکار پرداخته است.  
- آدم فعال یعنی این! سلمانی حرف شنو  
در خیابان صفوی مشهد تابلویی است که پشت یک مغازه سلمانی زده شده باین مضمون: «بدستور خدا و رسول صورت تراشیده نمیشود!»  
موشهای اینهفته - خبر فرست - اجگر - مندلی قصاب - سید ابوالحسن طغائی - موش عوشک - پاشائی - آبادانی.



بچه که در بیست و سه ساله دنیا کار میدویم... پس چرا کسی ما جایزه نمیده؟!  
پس چون بگفتیم!



زاهدان:

کار خیر!

دانش آموزان مدارس این شهرستان هم مثل سایر شهرستانها کتاب ندارند و این خود نعمت بزرگی است! چون تا موقعیکه کتاب داشتند کتابها توی دستشان عرق میکرد و جلدهش خراب میشد و از طرفی چون دست گرفتن آن گاهی اشکال داشت آنرا توی پیراهن خود روی سینه شان می گذاشتند و زیبایی اندامشان بهم می خورد! و علاوه بر آن هر شب عزای خواندن کتابها را داشتند ولی حالا الحمدلله شبها با خیال راحت در خیابانها میگردند و برای مسئولین امور بشکن میزنند!

مهاجرت!

اهالی قوچان از بس گرانی پدرشان را پیش چشمشان آورد باطشان رادوی کولشان گذاشتند و میشهد مهاجرت کردند... ولی جای شما خالی مشهد هم که دست کمی از قوچان ندارد هیچ، دست زیاد هم دارد... مثل اینکه این دفعه ما «اهالی محترم» باید بارو بنه را جمع کنیم و بان دنیا مهاجرت کنیم!

مشهدی

توجه فوری!

جناب کا کا نمیدونم کدام شیر خشک خورده ای یک نامه برای تو نوشته و از اوضاع فلکی و کلکی این شهر کله کرده بود هنوز چند روز از این موضوع نگذشته بود که یکنفر که مسئول بعضی از قسمتهای این شهر است بمغازه من آمد دستور داد برق مغازه ام را خاموش کردند! (البته این خدمت بزرگی بود که در حق من روا داشتند!) ولی در عوض کتک مفصلی بمن زدند که چرا این خبر را نوشته ای در حالی که من ننوشته بودم حالا از تو میخواهم بهمه کسانیکه میگویند مسئولین بحرف مردم توجه نمی کنند بگوئی این خبر را بخوانند و ببینند که توجه میشود آنهم چه توجهی!

توفیق - ما از اینهمه بذل توجه مسئولین امور نسبت به خوانندگانمان تشکر میکنیم و از دولت خواهش میکنیم یک تقدیر نامه هم برای مسئولین شهر اقلید بفرستند!

شعر نیم ضربی! پرچربی

نشان خانمیت!!

زارع الشعراء

نه همین جمال زیباست نشان خانمیت! که پراز متاع ناپاست دکان خانمیت! زن قرن ما رسیده بمقام کد خدائی بهمین جهت دراز است زبان خانمیت! شده زن وکیل مجلس تو بیا بقول سعدی «بنگر که تاچه حداست مکان خانمیت!» چه عجب اگر ز «مردی» بکنم کناره گیری که زمان نهاده گردن بعنان خانمیت! چه کنم چه چاره سازم بکجا روم چه گویم ندهند گر که را هم بجهان خانمیت! بجز از سبیل وریشی که مرا بود زمردی دگر نم نشان نموده است بجان خانمیت همه قدرتم زکف شده همه گوشم تلف شد دل من خوش است «مرد» هم بزبان خانمیت پس از این خدا بدادم برسد که من ندارم نه زبان خانمیت، نه بیان خانمیت



هیپنوتیزم!!

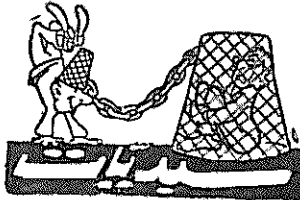
گدخدای زن

خبرنگار شهرستانی ما از «فریدن» گزارش میدهد که گدخدا گلنار که اخیراً بسمت گدخدائی فریدن انتخاب شده اولین زنی است که از مشروطیت به اینطرف! به گدخدائی رسیده است. خبرنگار ما در گزارش خود اضافه میکند که اگر پای روغن نباتی بداهات دیگر هم باز شود، طولی نمیکشد که گدخدای مرد حکم کیمیا را پیدا می کند و همه گدخداها زن میشوند...»

آگهی استخدام

بدینوسیله به اطلاع کلیه اشخاص اعیانوار و خانواده های محترم و علی الخصوص کسانیکه دستشان توی کار است و بجزریان وارد هستند میرساند که چون در این یکی دو ماهه اخیر با دزدیدن بچه های سه ساله و چهار ساله و پنج ساله و شش ساله و هفت ساله و نه ساله - الی دوازده ساله، کلکسیون کاملی از بچه های کم سن و سال برای آرشو حوادث روزنامه های خبری درست شده و فقط یک بچه هشت ساله مورد احتیاج میباشد لذا بچه ای که دارای مشخصات مزبور و قابل دزدیدن از طرف بچه دزدها باشد از طریق مسابقه استخدام میشود.

شماره ۲۵ خبری را جمع به تعطیل در مانگاه سقز داشتیم ولی از شیر و خورشید برای ما نوشته اند در مانگاه تعطیل نشده هر کی هم دلش میخواد بنیاد ببندد! «کلاغه»



تیمارستان توفیق!

گوش آقای انصاری را میگیریم و از رفقه اول میکشیم بیرون تا ببینیم چه میخوانند بخوردمان بدهند: «ای مارمولک! اگر دستم رسد بر چرخ گردون دمتو میذارم لای چکش و سندون!» - ولی مثل اینکه ایشان مخ خودشان بادم بنده اشتباه گرفته اند و عوضی آفر بر سندون گذاشته اند! نامه آقای ماشاءالله صفاری را با کمی حاشیه عیناً نقل می کنیم تا ببینید ایشان چه ید طولائی در به کنند کشیدن نظم و ثر دارند!

«کا کا جون بنده میخوام از حالا توستون سبديات شما شرکت کنم (یا قمر بنی هاشم!) ولذا حالا فرد شعری که از عظم پدید آمده (مکه) تو عقل هم داری؟ بر اتون می فرستم و امیدوارم که هر چه زود تر مرا فرین تشکر و امتنان فرمائید!

فلاک کردی مرا آزار بیاغمی از روی دل من بردار! و نیز فردی این را چاپ کنید که حاجبها درد کونشون بنویسند: من باد و صد رنج و بلا جنس رسانم بدکان پس عزیزم متمنی است تقاضای جنس نسیه مکان!

حالا با احتیاط میرویم سراغ قسمی که آقای رضا مدنی را توش چپانده اند! همانطور که ملاحظه میفرمائید ایشان زیر لب مشغول زمزمه کردن آیات زیر هستند: کفتم که لبث؟ گفت: مثال قنذاست کفتم که: دلم؟ گفت که: سیخی چنداست؟ کفتم: حاضری ماچت کنم؟ او گفتا: - زحمت بکش و بیا که دستم بند است! - حتماً دارد یک تخماق بر

میدارد که وقتی رفتی جلو محکم بکوبد تو مخت! از آنجا که بخت ماتوی برج ربق بایگانی شده (ا) زنده ها که اذیت مان میکنند هیچ، مرده ها هم دست از زلف کر نلی ما بر نمیدارند! ملاحظه بفرمائید: نامه زیر را امروز صبح زود یک فرشته خانم پاشنه سناری! از طرف الله وردی قاتل پروین که هفته گذشته از میدان توپخانه یکضرب به آن دنیا ارسال شد، برای ما آورده:

اداره محترم روزنامه توفیق! پس از عرض سلام و احوال پرس امیدوارم که مثل من در عین عافیت بوده باشید! بحمد الله والمنة خیلی خیلی خوش و خرم هستم چون در این دنیا نه از باد گستری چی و محاکمه و اعدام خبری هست و نه خبر نگاران جنائی از آدم اصول دین میپرسند و از همه مهمتر اینکه پای شلام را هم خوب کرده اند.

در خاتمه بعرض میرساند که قبل از مسافرت به این دنیا وقتی در زندان بودم یک شعر عاشقانه برای چاپ در ستون «سبديات» سروده بودم که ممکن است از زیر دستتان در رفته باشد - لذا مجدداً آنرا سروده و بخندمتان ارسال میدارم. امیدوارم با چاق کردن یک متلک روح پرتوچ (!) اینجناب را فرین رحمت بفرمائید!

زیاده عرضی نیست - بامید دیدار! امضاء: «الله وردی» شعر!! «زند ان همه گویند تو بزمت بکه باشد؟ کویم رفیقان بداند منم و پروانه و سوختیم بیک شمع و ریختیم آب شمعدان! گودرزی اگر سوخت پروانه و پروین بازم توبده در ره عشقش سروجان مثل همیشه! - قربون عهت بری با این شعر گفتنت (!) خلاصه آکه به دفعه دیگه بخوای مزاحم مابشی و از این جور پرت و پلاها برای مابفرستی تلگراف میزنیم همونجا «خولی» خفته کنه! «مارمولک»

ضرب المثلهای گشور گل و گلنگ! گلنگ ما از اول دسته نداشت! بارو هزار تا گلنگ میسازه بکیش دسته نداره! گلنگ به گلنگ میگه نوکات کیچه! گلنگ زدن چه آسون، عمل کردن چه مشکل! یکی میمرد ز درد بی نوائی یکی میگفت آقا وایسا کنار برات یه گلنگ بزنم!

خانه کلنگی خانه شیک و بزرگی دارم که بود محکم و زیبا و قشنگ تازه ساز است، ولی چون دیروز صدر اعظم زده پهلویش کلنگ خانه بنده هفتگی شده است میتوان گفت «کلنگی شده است» - انتکاه

تجارت و قانونش! وزارت دادگستری برای تجدیدنظر در قانون تجارت، مرتب تشکیل جلسه میدهد - جرایم توفیق - تجارت که در بین نیست اقلاً قانونش را کرد گیری کنند!



« قیمت پنبه در بازارهای جهان ترقی کرد ۰ - جراید



تصویر: چون قیمت پنبه در بازارهای جهان ترقی کرده از آقاییون خواهش میکنم برای صرفه‌جویی از این بعد پشم توی گوششون بچپون!

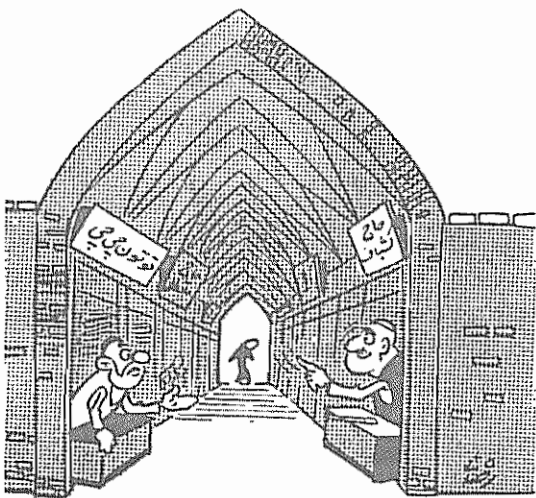
سینه زنی!

درس بدذاتی و پرروئی و پیمان شکنی هر که ز آغاز نیاموخت و نگردید غنی کس قبولت نکند هرگز اگر گرد شده‌ای در سر درس چپاولگری و جیب کنی آنکه پرسینه زند سنگ طرفداری غیر بیقین برده بسی اجر از این سینه زنی هی‌مکن شکوه زسنگ‌دوزن و جان‌کندن شکر حق کن که ترا داده قوای بدنی حق مگوی و سخن تلخ میاور بزبان تاشوی در همه جا شهره به شیرین سخنی هر که امروز وجودش ثمر از بیخ نداشت قد برافراشت در این باغ جو سرو چمنی مرده شونی دوسه شب پیش ز حالم پرسید گفتم او را: بعلی زنده ام از بی‌کفنی چراقتال حقیقی تن پر طساعت ماست که شود حامل بار صد و پنجاه منی



« خروس لاری »

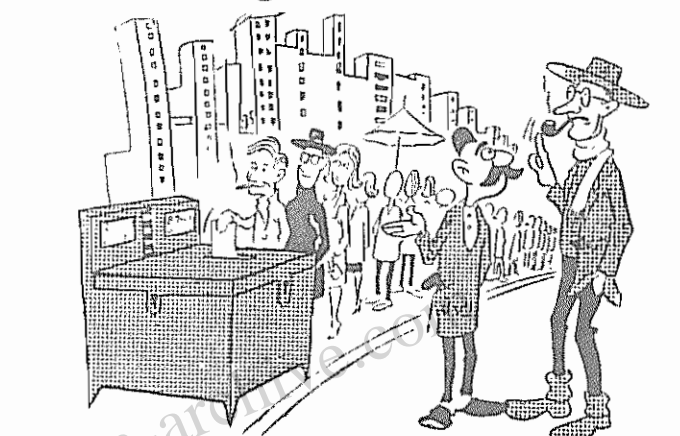
« ماهی جنوب بی‌بازار آمد ۰ - جراید



- آمیز هم باقر، بزمین مشتری داره میاد بازار.  
- نه بابا، ماهی جنوبه اومده «بازار»

بهترین هدیه برای فرزندان، دوستان و خویشان شما که در خارج از کشور بزمینند، اشتر الیکسا (تازه نامه‌فکاهی توفیق است. همه روزه می‌توانید بایر بخرید ۴۵ تومان برای دوستان خود در هر کجای دنیا که باشند، یکسال‌نامه توفیق را مشترک شوید. نشانی: خیابان استانبول - روبروی مسجد استانبول، روزنامه توفیق

قابل توجه «باخیخو اران»  
پارتی اول‌ماهی‌های سفید مدل ۶۵ از نوع پرفلس، شاسی کوتاه، موتور بندر پهلوئی رسید.  
کسانی که پیش‌قسط پرداخته‌اند می‌توانند با دردست داشتن قبوض مربوطه به نمایشگاه ماهی واقع در خیابان اسلامبول مراجعه کرده و با پرداخت یا تسطی بقیه بهای ماهی مورد درخواست خود، یکمقد ماهی سالم تحویل بگیرند!  
کسانی هم که پیش‌قسط پرداخته‌اند می‌توانند هر چه زودتر پیش‌قسط خود را بصندوق نمایشگاه تحویل داده و پس از اخذ رسید به نمایشگاه مراجعه کنند. بدیهی است، طبق مقررات نمایشگاه، مادام که تمام اقساط از طرف خریدار پرداخت نشود بر گه مالکیت ماهی بنام او صادر نخواهد شد مگر آنکه یکی از بانکها اعتبار او را تضمین کند!



« انتخابات امریکا شروع شد ۰ »  
- این صندوق شما معجزه هم می‌کند؟  
- نه!  
- پس بچه درد می‌خوره!!

پیشنهاد به سازمان توریستی  
چون سال بدوازده ماه پیش از سی‌چهل سینمای پایتخت کشور اشغال کرده‌اند و ممکن است جهان‌گردانی که وارد اینجا میشوند تهران را با کلمته و بمبئی اشتباه بگیرند، لذا بدینوسیله با سازمان توریستی پیشنهاد می‌کنیم که از گردش‌جهانگردان تازه‌وارد قبل از روشن کردن آنها که: «اینجا تهران است» در خیابانهای تهران جلوگیری بعمل آورد؟!  
تفصیر مقررات  
بدنبال انتشار متن آئین نامه جدید «تفصیر مقررات بهداشتی گرمابه‌ها» عده‌ای از خوانندگان عزیز از ما سؤال کردند که چرا بهداشتی شهرتاری بعد از پانزده الی بیست سال تازه امروز بفکر تفصیر مقررات بهداشتی گرمابه‌ها افتاده است؟  
در پاسخ این عده یادآور می‌شویم که در پانزده بیست سال اخیر بعلت رواج روغن نباتی، گرمابه‌ها بازاری نداشتند تا لازم باشد که مقررات بهداشتی آنها تفصیر کنند ولی امروز که می‌بینید بفکر تفصیر این افتاده‌اند بطور قطع باین علت است که روغن نباتی گران شده!

پای شکر  
دولت اعلام کرد که شکر تولیدی کارنجات داخلی را از قرار کیلویی هفتده ریال و بیست و پنج دینار خریداری خواهد کرد و انتشار این خبر موجبات خشنودی طبقات سه و چهار را از هر حیث فراهم ساخت زیرا ممکن بود کارخانجات داخلی بر رقابت یکدیگر شکر را ارکیلویی هفتده ریال هم کمتر بفروشند ولی حالا دیگر این رقابت‌های غیر سالم در بین نخواهد بود چون خود دولت با کمال دقت و مراقبت شکر را کیلویی بیست و پنجهز ار بخلق الله قابل خواهد کرد.

تفصیر لفظ!  
دهکده نو بنیاد قزوین که از محل کمک‌های امریکا ساخته شده با اسم «نیوهوم» که بزبان انگلیسی معنی «خانه نو» را میدهد نامگذاری شده است! با این حساب از این پس هم وطنان قزوینی ما نیز باید از استعمال لفظ «بالامجان» خودداری کرده و بهر کس می‌رسند بگویند: «هلوجا نی! اهاو اربو!!»



کیهان - دوزن بیکه بگرا آتش زدند.  
توفیق - ای آنیش بچون گرفته‌ها!  
اطلاعات - شوخی‌های خرو و شجف از عوامل بر کناری از بوده است! کاکا - ... خدا بداد ما بر سه؟!  
بانوان - او، آبا خواب مر بستم؟  
توفیق - آره بابا، تو که خیلی وقته داری خواب میبینی!  
کیهان - مردی که ۲۶ سال قبل مرده بود تشویق شد.  
توفیق - اون آدم بزرگترین تشویقش همین بود که مردوراحت شد!  
هفتگی - بکزن «موتوره‌ای» فرار کرده است.  
توفیق - ولش کن، بازار که «موتور» بود میارزد آدم دبالت بره!  
اگونیست - ذوب آهن: شوخی یا جدی؟  
توفیق - داداش خودت که میدونی شوخی لطفش بیشتر از جدیه!  
امید ایران - در صف بی‌شماره ستاره‌ها  
توفیق - حتما ستاره‌ها هم بیچاره‌ها شرکت زائد دارند؟!  
فردوسی - انسان، ارزانترین کالای قرن بیستم.  
توفیق - داداش بخودت نگاه نکرد! اطلاعات - الفنت الایرانیه.  
توفیق - والرنت الخارجیه  
پزشک خانواده - عقیم شد کان بوسیله اشعه رادیواکتیو بهبود یافتند.  
توفیق - مرده بمصرف کنندگان روغن نباتی!  
امید ایران - همیشه در کنار تو، توفیق - آره عزیزم! هیشکی نه و کنار تو!!  
فردوسی - رفتم بودم سرخوش.  
توفیق - آی بر سر و کنارخوش مره!  
کیهان - مدیر عامل شیلات گفت مردم طعم ماهی‌های جنوب را نجشیده‌اند.  
توفیق - طعم ماهی‌های شمال را هم همینطور!  
پیغام امروز - وزیر دارائی بیاریس رفت.  
توفیق - ما که دارائیشون نداریم از این کارها بکنیم!  
پزشک خانواده - نیمه شب وقتی بیاد خدائید بدرخانه طبیبان بروید!  
توفیق - ... و راه رضای خدا کمکی بهشون بکنید؟!  
کیهان - دوزن بیکه بگرا آتش زدند.  
توفیق - ای آنیش بچون گرفته‌ها!  
اطلاعات - شوخی‌های خرو و شجف از عوامل بر کناری از بوده است! کاکا - ... خدا بداد ما بر سه؟!  
بانوان - او، آبا خواب مر بستم؟  
توفیق - آره بابا، تو که خیلی وقته داری خواب میبینی!  
کیهان - مردی که ۲۶ سال قبل مرده بود تشویق شد.  
توفیق - اون آدم بزرگترین تشویقش همین بود که مردوراحت شد!  
هفتگی - بکزن «موتوره‌ای» فرار کرده است.  
توفیق - ولش کن، بازار که «موتور» بود میارزد آدم دبالت بره!  
اگونیست - ذوب آهن: شوخی یا جدی؟  
توفیق - داداش خودت که میدونی شوخی لطفش بیشتر از جدیه!  
امید ایران - در صف بی‌شماره ستاره‌ها  
توفیق - حتما ستاره‌ها هم بیچاره‌ها شرکت زائد دارند؟!  
فردوسی - انسان، ارزانترین کالای قرن بیستم.  
توفیق - داداش بخودت نگاه نکرد! اطلاعات - الفنت الایرانیه.  
توفیق - والرنت الخارجیه  
پزشک خانواده - عقیم شد کان بوسیله اشعه رادیواکتیو بهبود یافتند.  
توفیق - مرده بمصرف کنندگان روغن نباتی!  
امید ایران - همیشه در کنار تو، توفیق - آره عزیزم! هیشکی نه و کنار تو!!  
فردوسی - رفتم بودم سرخوش.  
توفیق - آی بر سر و کنارخوش مره!  
کیهان - مدیر عامل شیلات گفت مردم طعم ماهی‌های جنوب را نجشیده‌اند.  
توفیق - طعم ماهی‌های شمال را هم همینطور!  
پیغام امروز - وزیر دارائی بیاریس رفت.  
توفیق - ما که دارائیشون نداریم از این کارها بکنیم!  
پزشک خانواده - نیمه شب وقتی بیاد خدائید بدرخانه طبیبان بروید!  
توفیق - ... و راه رضای خدا کمکی بهشون بکنید?!  
کیهان - دوزن بیکه بگرا آتش زدند.  
توفیق - ای آنیش بچون گرفته‌ها!

# آیا ما هم گریک ارایج

لندن، یکشنبه ۳۰ اوت

اصغر جون لام عليك!

بر پروژ يك نامه براي تادام كه نمیدانم بدستت رسید یا مثل بعضی دیگر از نامه هایم وسط راه «فنا فله» شد. چون فردا از انگلستان میروم امروز در هتل نشستام كه آخرین یادداشت هایم را هم راجع به اینجا برای ت بنویسم.

در روزهای اول و وسط هفته كه در لندن قدم میزای میبینی تمام كوجه های لندن پر است از اتومبیل های كرد و خاك گرفته، ولی آخر هفته كه میشود بكرتبه میبینی تمام كوجه ها از اتومبیل خالی شده... قضیه اینستكه در لندن هم مثل پاریس و مثل اغلب شهرهای دیگر دنیا برای رفت و آمد مردم تسهیلات زیادی فراهم کرده اند و در نتیجه عموم مردم در ایام هفته فقط از وسائط نقلیه عمومی یعنی «اندر گرانده» (قطار زیر زمینی) و اتوبوس استفاده میکنند و مرتب دولت تبلیغ میکند كه «برای مبارزه با هشكلك عبور و مرور و تراكم وسائط نقلیه از وسائط همگانی استفاده كنید» و آنوقت مردم هم از اتومبیل های شخصی خود فقط برای كردش و تفریح و مسافرت در روز تعطیل آخر هفته استفاده میکنند.

يك موضوع جاب دیگر اینكه در فرنگ آنچه كه بیشتر مصرف دارد و مورد احتیاج عموم است ارز انتر است.

مثلاً در فرانسه چون فرانسویها بیشتر اهل قهوه و شراب هستند قهوه و شراب حتی از چائی و شیر هم ارزاتر است. ما، در فرانسه، در دستوران دانشجویی يك بطری شیر میخریدیم ۷ ریال، يك بطری شراب میخریدیم ۵ ریال! و آنوقت در انگلستان چون مردم به چائی و شیر (و بخصوص شیر و چائی مخلوط) بیشتر علاقه دارند، چائی و شیر از قهوه و شراب ارزاتر است. درست برعكس مملكت خودمان كه اجناس مورد احتیاج مردم گرانترین چیزهاست و كسبه و دولت هم در آمد و عوارض و مالیات خودشانرا از قند و و شكر و چائی مردم تأمین میکنند و تا فهمیدند مردم بچیزی علاقه یا احتیاج دارند همانرا گرانتر میكنند.

اصغر جون الان نامه تو هم رسید و خوشحال شدم. بخصوص از این جهت كه اگر بكر روز دیرتر رسیده بود من از لندن رفته بودم. در نامه ات علت خوشبخت بودن مردم انگلیس را پرسیده بودی و خواسته بودی منكه اینهمه از دولت انگلیس برای ت نوشتام قدری هم از ملت انگلیس برای ت بنویسم و نوشته بودی چه شده كه دولت انگلیس انقدر برای ملتش خوبست.

اصغر جون اعضاء دولت انگلیس هیچكدام نه عیسی رشته اند و نه مریم بافته و همانطور كه برای ت نوشتم و قتیكه پایش بیفتد و زرشان (مثل پروفیومو) دختر بازی هم میکنند ولی توفیر معامله اینجاست كه وقتی افكار عمومی از این چیزها باخبر شد دیگر كار آن آدم و او ایلات و مردم چنان دماری ازش در می آورند كه رب و روباش را یاد كند و دیگر نتواند سر بلند كند. در این كشورها افكار عمومی فقط فساد را هم مجازات نمیكنند، بلكه حتی يك شكست (بهر علت) و یا اشتباه در كار هم سبب طرد میشود همین چند وقت پیش بود كه «ایدن» با همه سوابقش در سیاست انگلستان بعلت يك اشتباه كوچك اصلا دفتر زندگی سیاسیست بسته و وسیله افكار عمومی لاك و مهر شد!

اصغر جون این حتی قابل فك هم نیست كه اگر در انگلستان حكومتیائی روی كارند كه كشتی - كشتی - تمام خواسته های جهان را از سراسر دنیا برای ما نشان جمع میکنند بیشتر آن علت است كه مردم هم از كشور خود پرستاری میکنند و برای خوب و بد مملكت شان دل میوزانند و از حقوق شان دفاع میکنند اگر آنها كوچكترین مسامحه ای در كار نظارت و قنات در امور بعمل بی آورند، قضیه پروفیومو از حد يك دختر بازی ساده تجاوز میکند و بصورت قضایای هزار و يكسب در می آید. دولت انگلیس بآن علت روزانه برای هر فرد مملكتش شیر تهیه میکند كه ملتش آنرا در می خواهد و برای يك دختر بازی ساده یکی از آنها سروصدا راه می اندازد. در انگلستان اعمال قدرت و فشار افكار عمومی انقدر قویست كه وقتی يك نفر خطا كار شناخته شد دیگر جایی برایش در جزیره انگلستان وجود ندارد و حتی فاسق و فاجر و تباهاكارشان نیز انقدر غیرت دارد كه مثل «دكتر وارد» خود كشی بكنند و خفت و خواری را تحمل كند.

## ماهی گی ارزان میشود؟

هرسال بمحض اینکه فصل ماهی و مرغابی شروع میشود مردم از خودشان میپرسند «آیا امسال هم ماهی کمیاب و گران خواهد بود؟» و خودشان جواب میدهند: «آری کمیاب و گران خواهد بود!» اما آنچه كه مسلم است اینستكه اگر پنجاه سال تمام هم زیج بنشینند و ریاضت بكنند علت گران شدن ماهی را پیدا نمیكنند و همچنین نمیدانند كه چه مدت طول می كشد، تا دومرتبه نسل ماهی زیاد شود و قیمتش پائین بیاید، مگر آنكه مقاله تحقیقی زیر را مطالعه و در صورت لزوم آنرا حفظ كنند:

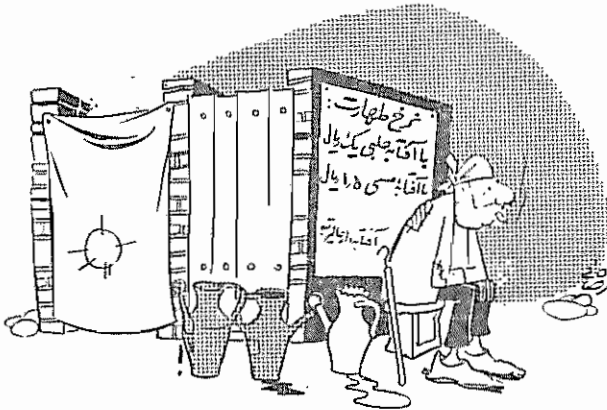
... و اما علت از بین رفتن نسل ماهی از این قرار است كه چون نسل شكتم كنده روز بروز زیاد میشود و مثل برنج آبكش «ری» میكنند بنا بر این نسل ماهی بسرعت رو به انهدام میرود. نسل ماهی كه رو به انهدام رفت نسل مرغابی هم كه خوراكش ماهی است كم كم مضمحل میشود. و قتیكه نسل مرغابی و ماهی یا بعبارت دیگر نسل مرغ و ماهی از بین رفت، نسل «مرغ و ماهی خور» هم تحلیل میرود و یواش یواش از صفحه زمین برداشته میشود و قتیكه نسل «مرغ و ماهی خور» از صفحه زمین برداشته شد آنوقت نسل ماهی نجات پیدا میکند ماهی زیاد میشود و قتیكه ماهی زیاد شد مرغابی ها هم جان میگیرند آنها هم عده شان زیاد میشود و آنوقت است كه ماهی و مرغابی ارزان و فراوان میشود!؟

اینرا هم بد نیست بدانید كه از امسال تازه دوره از بین رفتن نسل مرغابی شروع شده و حالا - حالاها طول میکشد تا نسل «مرغ و ماهی خور» درب و داغون شود، پس بنا بر این وعده دیدار ماهی با ما به قیامت! ...

## سگ کیست؟

«شاعر تابل»  
به پیش كلكه براق من كند؛ سگ کیست؟  
به پیش لعل لبان تو لب لبو سگ کیست؟  
به پیش هیكل من خمره گشته شرمنده  
به پیش آن گل و گردن، شتر گلو سگ کیست؟  
رمید، هر كه بدید آن شمایل و صورت  
چرا كه پیش رخ تو رخ لو لو سگ کیست؟  
بخلق و خوی سگی شهره ای و سگ گوید  
كه خلق و خوی سگی پیش خلق او سگ کیست؟  
كسی اگر كه بپرسد ز نرمی بسندت  
جواب میدهدش: هسته هلو سگ کیست؟  
به پیش قد درازت، چنار كو توله است  
به پیش چشم تو فندق، خودت بگو سگ کیست؟

«قیامت مس در جهان ترقی كرد.» - جراید



«بدون شرح»

در كتابت روشی:

- آقا كتاب درسی دارید؟  
- داشتیم تموم شد، آخر سال يك سری بما بزنید ممكنست آورده باشیم!

## لوايح جدید

- چون هر چه دولت اسبق حرف و دولت سابق كلنگ میزد دولت فعلی لایحه تقدیم مجلس میکند لذا باید انتظار داشت كه از اوایل آذرماه یعنی سزون لایحه تصویب كنی (۱) لوايح مهم زیر تقدیم مجلس فوغای ملی گردد:
- ۱- لایحه طرز دادن خاكروبه به سپور
  - ۲- لایحه بر كناری كیوه و روی كار آمدن ارسی
  - ۳- لایحه ترویج گوشت منجمد
  - ۴- لایحه زمزمه ساختن ریزش بر كه درختان
  - ۵- لایحه جلوگیری از احوالپرسی های طولانی و خسته كننده!



پیشخدمت - ... آقا یون لطفاً صحیح است احسن یادشون نره!

## فیش و فوش:

گفت: - كه میگوید كه در مملكت ما بر نامه های اصلاحاتی انجام نمیشود؟  
گفتم: - من  
گفت: - تو غلط میکنی! ...  
پس این بر نامه خشكسالی و بی گندهی چیست كه الان پنج شش سال است اجرا میشود؟  
گفتم: - اینهارا كه نمیگویند بر نامه «اصلاحاتی»!  
گفت: - اتفاقاً اشتباه تو در همینجاست، این كارها را مخصوصاً كردند كه دیگر در مملكت گندم و خرمنی وجود نداشته باشد و در نتیجه «وعده سرخرمن» هم از مملكت بکل ریشه كن شود! ...  
هاج و واج نگاهش كردم، خنده ای كرد و گفت: - ..... از این كار اصلاحاتی تر هم میخواهی؟!!

### مهمانهای ناخوانده

صدای چکش در صبحدم بگوش آمد  
 ز پشت آن در بسته بسی خروش آمد  
 دويد پای برهنه بسوی در ، خانم  
 بگفت ، بپرتو مهمان ز سمت شوش آمد  
 رقيه خانم و گلپاچي و ملجيه زمان  
 درون خانه بهمراه زن عروس آمد



هنوز داخل خانه نیامده ، دیدم  
 سه ربع ساعت دیگر ز سمت گلپندک  
 عیال بنده ز هوش فغانه اندر غش  
 بزور سر کهو کا گل ز بعد یک ساعت  
 دوسیر قند گرفتیم ، نسیه از عطار  
 بفکر سفره خالی بدم که در کوچه  
 سه نان نسیه گرفتم از زود و زوکلک  
 هنوز نان نگرفته بدیدم از آن دور  
 پنیر و نان و لبونسیه ، قدمدم نسیه  
 برای اینهمه مهمان لوس و ناخوانده

جلو جل و دوسه تا بچه ، مثل موش آمده  
 منیره و قمر و زینت و هوش آمد  
 صد ادمم بسم را و تا نوش آمد ؛  
 گشود چشم و بگفتم که هیس ، هوش آمده  
 به فوت فوت ، سماور بزور جوش آمد  
 صدای نعره نان بربری فروش آمد  
 حساب نسیه من سر ریال روش آمد  
 لبوئی دم سرچشمه بالوش آمد  
 رسید و از همه فریاد نوش نوش آمد  
 قرون شاعر پر چانه تا گلوش آمد

«ابو! عباس فرقه تراش بر ای رفتن نه مجلس ۱۶ هزار  
 پرونده برای بیچار درست کرده .» - جراید



- اون کرسی خالی مونده کرسی بی چاره و ای تو کیل با چاره ای!

( بقیه نامه های يك ایرانی )

اصغر جان يك - ژال جالب دیگر تو این بود که نوشته بودی اینها  
 که در جزیره خودشان انقدر با ملتشان خوبند پس چطور همچو که  
 پایشانرا میگذارند بیرون بد میشوند ؟ ...

برادر قضیه اینستکه اصلا همچو بختی نیست که دولت انگلیس  
 خوبست ، بدأ . این بابا ها میاستمدارند و سیاستمدار هم خوب و بد  
 سرش نمیشود همین آدمهای بقول تو «خوب» کاین جلوه دره جراب  
 و منبر مسکنند - « چون بخارج میروند آن کار دیگر میکنند »  
 اینها اگر واقعا خوب بودند با همه مردم دنیا خوب بودند والا آدم  
 خوب که نمیتواند یکجا خوب باشد و یکجا بد ، پس بر خلاف قول  
 معروف « خوبی از خودشان نیست ! » در انگلستان ملت انگلیس  
 حقش را از اینها میخواهد و اینها چه بر میشود با او میدهند يك چیزی هم  
 بیشتر هر ملت دیگری هم که حقش را بخواد مجبور میشوند باو  
 بدهند ، همانطور که ملت هند خواست و مجبور شدند باو دادند با  
 وجود همه منافعی که در آنجا داشتند . چون میدانی اصغر جان اینها ( بجز  
 در بعضی موارد ) آدمهای عاقلی هستند و وقتی که ببینند با آدمهای  
 مصممی طرف هستند بیخودی خودشان را سبک نمیکند ! . . . اگر  
 دیدند هوا سیاست احترامشان دست خودشانست ، فوراً خیلی دوستانه  
 کلاهشان را بر میدارند ( که باد نبرد ) دوستی تکان میدهند و  
 پای بای میکنند ؟ ! ...

خوب دیگر کار دارم ، بلیط خریده ام بروم سینما با اجازه ات  
 سروته نامه را هم میآورم .  
 انشاالله ، بی حرف پیش نامه بعدی ام را از هلند و بلژیک  
 برایت مینویسم .  
 عزت : زیاد - قربانت : جواد !

### لطایف الطوائف

« پسر خاله عبید زاکانی »

#### نصیحت

کنجشکی فرزند خویش را نصیحت میکرد و او را  
 می گفت :

- ای فرزند همواره چون چند گریه |المنظر باش و  
 چون کلاغ بدصدا ، تا کسی گزند بر تو نرساند ، نه چون طوطی  
 خوش منظر و چون بلبل خوش نوا ، گنه عمری را در قفس  
 بسر آری .

#### بینائی

شخصی فرزندی کور داشت .

فرزند روزی پدر را گفت :

- ای پدر مرا به ازد طیب بپر شاید که گشایشی  
 در چشم من پدید آرد .

پدر گفت :

- معاذ الله ! که من چنین کاری نخواهم کردن ، زیرا  
 آنچه من بدوران عمر خویش دیده ام برای هفت پشتم  
 بسنده است .

#### فیس

رئیس را گفتند در این هست که هستی چه میکنی ؟  
 گفت : فیس !

#### خواب

دیپلومی «معبّر» را گفت : در خواب دیده ام که دو شغل  
 بمن وجوع کرده اند و کالت و آندیکری وزارت ! بهتر آنست  
 که کدام شغل را انتخاب کنم ؟  
 معبر گفت :

- بهتر آنست که همواره در خواب باشی !

#### خر

خر کوچی خر خویش را میزد و خر هر عر میکرد ،  
 زبان بسته ای بدید و زیر لب گفت :  
 - کاش من نیز خری بودم .

#### نور معرفت

فقیری از فقیهی شنید که :

اندرون از طعام خالی دار تا در آن نومعرفت بینی ا  
 در دم بخانه رفت و اندرون خویش را شکافت و در آن  
 به تماشا نشست .

راهگذران بروی می گذشتند و می پرسیدند :

- در اندرون چه می بینی .

فقیر جواب داد :

- سالهاست که جز گرمگی نمی بینم .

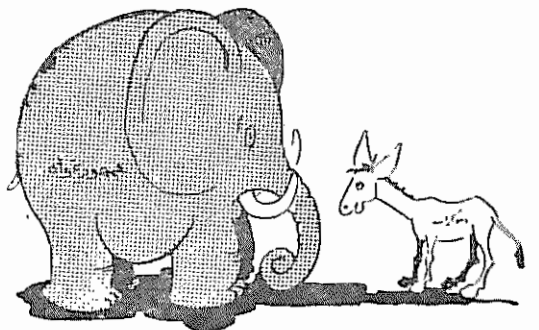
#### مرغ حق

مرغ حق شبانگاه در جنگلی میپرید و چون روز میشد  
 باشیانه خویش پناه میبرد  
 ازرا گفتند :

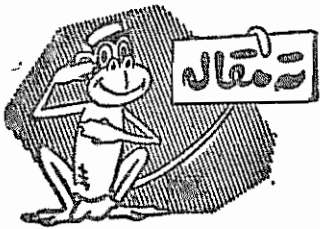
- چرا از روشنایی خورشید بهره ای نمیگیری و  
 همواره در ظلمت بسر میبری ؟  
 گفت :

- بجهت اینکه از نظر آدمیان پنهان باشم .

- ۱ - سبول حزب دموکرات خر است و سبول حزب جمهوریخواه فیسل .
- ۲ - انتخابات آمریکا آغاز شد و با احتمال قوی حزب دموکرات برنده خواهد شد .



خره به فیله - اهه! رفیق چرا دماغت آویزونه ؟!



مغولی بیسهمه خانو ما آقا یونا سلام میداد!

استوار امیر خداداد پیر  
 دیر و نابغه ستون سبديات نوشته  
 «کاکاجون» بیامو محض رضای خداوند  
 شربتی ؟» که در صفحه اول روزنامه  
 چند هفته پیش آقای دکتر برات  
 نوشته بود نخوری که همه مارو  
 عزا دار میکنی! ..

ولی برادر بعضی شربتها  
 هست که حکم «آش کشک خاله» رو  
 داره... بخوری پاته ، نخوری هم پاته .

شماره ۱۰ سال ۴۲ توفیق  
 (عمدت بقربانت ا) رو با وجود  
 اینکه سه دفعه چاپ کردیم کس  
 داریم . هر کی داره محضاً الله ا و  
 محض گلروی کاکا بباره دفتر توفیق  
 یا برسه ، دو برابر قیمت ارش  
 میخریم «کاکام میکیه»!

راجع به مطلب کشر رفتن  
 «م- نیرومندی» که در روزنامه  
 «هوش کردیم ا «علی مر» از  
 آبادان نوشته : «در شماره ۲ دوتا  
 لطیفه بود که یک نفر آقا پسر یا  
 دختر خانم باسم «م- نیرومندی»  
 از جای دیگر دزدیده بود و برای  
 کاکا فرستاده بود . میخوام بهش بگم  
 دلقک ناوطی ا آخه این چه لاریه  
 که تو میکنی ، فکر میکنی هیچکس  
 نمی فهمه ؟»

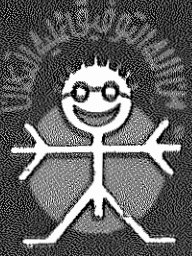
دل میخواد کاکاجون درست و  
 حسابی غیبتش کنی . آخه همین  
 دلخونی ازش دارم که اگر دستم  
 بهش برسه همین گردنشو میگیرم  
 که هون جا دیگه صدایش در نیادا!  
 آقای «جان نثار ا محمد

نیرومندی» هم در سه صفحه نامه ای  
 نوشته که خلاصه اش بقرا زیر است:  
 «... با احترام هر چه بیشتر

مطلب جریده توفیق را که درستون  
 تم مقاله بچاپ رسیده است شدیداً  
 تکذیب مینمایم چون اینجانب  
 محمد نیرومندی دارای پسر عمویی  
 بهمین نام هستم از چندی قبل تا کنون  
 فقط دو قطعه فکاهی فرستادم بنامهای  
 «چک بی محل - دلیل قانع کننده»  
 که خوشبختانه هر سه آنها بچاپ  
 رسید . متأسفانه از چندی قبل پسر  
 عموی اینجانب تصمیم گرفت که  
 قطعات فکاهی بفرستد . چون نام او  
 با نام من یکی بود موجب اشتباه  
 شده است ...

اولا که آقای «م- نیرومندی»  
 «اشتباه» شما : «اشتباه!» شده  
 در نتیجه اشتباه شده !!  
 ثانیاً همون دو قطعه فکاهی  
 «شما» دزدی بود!  
 ثالثاً ما که نوشته بودیم  
 «م- نیرومندی» مطلب  
 دزدیده ، مامقصد مومن اون «م-  
 نیرومندی» بود که دوتا لطیفه  
 دزدیده بود





پهلوئی است با شریزبان  
خطیت سرگم آفرین که در آن

دیس هیئت تحریریه: دکتر عباس توفیق

سرپرست: حسین توفیق

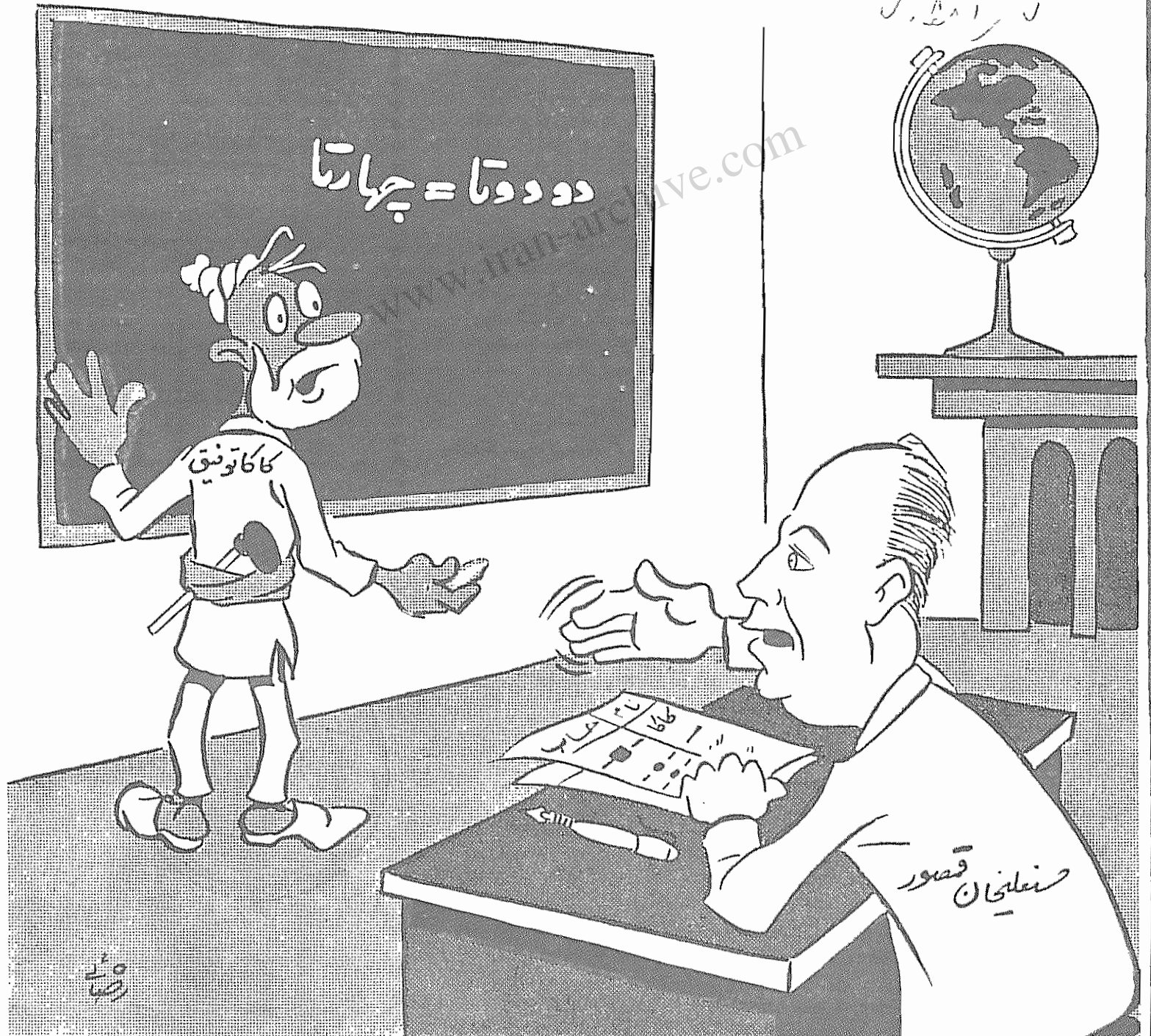
صاحب امتیاز: حسن توفیق

توزینا روزنامه ایست قلمی و مستقل که هیچ مرز و دستوری نیست و آزاد

قصه به کاکا توفیق :

... پر و بابا، تو هم که حساب سرت نمیشه!؟

کاکا توفیق  
کاکا توفیق  
کاکا توفیق



۵۰  
۱۳۸۰